

ذهنیات حاکم بر کتاب

تشیع و مشروطیت در ایران

و نقش ایرانیان مقیم عراق

(قسمت دوم)

ذبیح‌الله نعیمیان

اشاره

قسمت اول از نقد حاضر، در کتاب اول «آموزه» آورده شد، در این شماره قسمت پایانی نقد مذکور را می‌آوریم. نویسنده در این بخش به نقد رویکرد مؤلف دربارهٔ روحانیان، روش تحقیق، منبع‌شناسی و استنادات کتاب می‌پردازد.

۴. نگاه حائری به روحانیت

الف. لحن دوگانه نسبت به انگیزه‌ی علما؛ نویسنده کتاب «تشیع و مشروطیت» در موارد بسیاری به ویژه در مورد شخصیت علما و انگیزه‌ی رفتاری آنان با لحن دوگانه‌ای سخن می‌گوید؛ یعنی گاه انگیزه‌ی علما را در حفظ موقعیت مذهبی خود، برآمده از وظیفه‌ی شرعی (ص ۱۲۲-۱۲۵، ۱۲۷، ۲۴۸) و گاه انگیزه‌های شخصی و حفظ موقعیت ویژه را برانگیزاننده‌ی ایشان می‌داند؛ چنان‌که در موردی، بی‌دلیل احتمال حسادت‌ورزی (ص ۸۸) یا دیگر انگیزه‌های منفی را در مورد علما عامل احتمالی رفتار ایشان معرفی می‌کند و در مجموع، برخورد ایشان این داور را به خواننده می‌دهد که طرح همین احتمال‌های تخریب‌گر، در جهت تخریب شخصیت ایشان بوده است.

از سویی معتقد است، همه‌ی علما ضد استبداد بوده و حکومت را غاصب حق خود می‌دیدند و به گونه‌ای، ارتکازی بودن ولایت فسقیه را اعلام می‌کند (ص ۱۳۵-۱۳۶) و بر خلاف سخن خانم نیکی کدی - می‌گوید: مذهب دکان

علماست - موضع گرفته، انگیزه‌های علما را متفاوت می‌داند و برخی به‌خصوص مراجع نجف را دارای انگیزه‌های پاک می‌شمارد (ص ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۹)؛ اما از سوی دیگر، اکثریت آن‌ها را به نوعی در نوشتار خود تقیص می‌کند؛ چنان‌که به نقل از کسروی، پیشنمازان را درباره‌ی مشروطه، ناآگاه، اما شادمان از روی آوری مردم به خود معرفی می‌کند، هر چند ایشان را ناراضی از دولت و به دنبال رفاه مردم می‌شمارد. به ترسیدن و تسلیم شدن مرحوم بهبهانی را در برابر تهدید سلطان محمود میرزا به قتل و پذیرش اصل ۸ متمم قانون اساسی، اشاره و از این راه، شخصیت ایشان را مخدوش می‌کند (ص ۳۱۸).

خلاصه، نگارنده «تشیع و مشروطیت» به‌رغم آن‌که گاه انگیزه‌های دینی را در مورد علما مطرح می‌کند، اما در موارد بسیاری، انگیزه‌هایی مانند قدرت‌طلبی، حفظ موقعیت و ... را نیز برمی‌شمرد.

در برخی موارد، اموری نامتناسب با روحیه‌های حاکم بر علما را یادآور می‌شود. از جمله اشاره می‌کند، تقی‌زاده

ج. و صنف علمای مشرّوعه خواه به استبدادگری، علمای مخالف مشروطه را مطلقاً استبدادگر می‌شمارد و تقریباً هیچ استثنایی را یاد آور نمی‌شود. به طور مثال، شیخ فضل‌الله نوری و سید محمد کاظم یزدی را از علمای استبدادگر و پشتیبان محمد علی شاه می‌خواند (ص ۲۱۵، ۲۹۱، ۱۶۰ و ...). همان‌گونه که علمای استبدادگر مورد نظر مرحوم نائینی را بر شیخ فضل‌الله و مرحوم سید کاظم یزدی منطبق می‌داند (ص ۲۳۷-۲۳۸، ۲۴۸) و به تمسک برخی علمای تبریز به انگلیس در یاری محمد علی شاه اشاره می‌کند (ص ۱۶۲).

نقد:

۱. تناقضی آشکار در سخنان عبدالهادی حائری نسبت به شخصیت مبارز علمایی که از مشروطه روی برگرداندند به چشم می‌خورد؛ چرا که همواره تلقین می‌کند که ایشان استبدادگر بودند و از سوی دیگر در رابطه با رویکرد سیاسی آن‌ها می‌گوید که «علمای مخالف مشروطه بر خلاف نائینی، بر اساس این‌که برخی از ایرانی‌های

که متهم به قتل مرحوم آیت‌الله بهبهانی بود به سفارش مرحوم آخوند خراسانی و مازندرانی از کشور خارج شد (ص ۱۵۸). این تخریب‌ها ابعاد گسترده‌ای دارد که در خلال دیگر بخش‌ها به تناسب عناوین مطروحه بیان خواهیم کرد.

ب. ثروت‌اندوزی علما: حائری ضمن آن‌که بسیاری از علمای بزرگ را در خدمت سلطنت می‌بیند و در دوره صفویه، جز برخی از علمای شیعه، اکثر آن‌ها را ثروت‌مندان بزرگ می‌داند و متذکر می‌شود که ایشان بر ضدّ مستمندان با توجیه‌های شرعی، احکامی صادر می‌کردند (ص ۸۱-۸۰).

علمای اصفهان (آقا نجفی و آقا نورالله) را فئودال‌هایی می‌خواند که فرصت‌طلبانه بعد از پیروزی انقلاب مشروطه به آن پیوستند (ص ۱۱۹). آقاجفی را محتکر، پول‌دوست و مستبد می‌نامد (ص ۱۵۴).

در مورد دیگر، مرحوم بهبهانی را جدی‌تر از مرحوم طباطبایی، اما با انگیزه مادی فراوان و ثروت‌جویانه - قدرت‌طلبانه معرفی می‌کند (ص ۱۳۴).

سلطنتی است در حالی که مراد مرحوم شیخ از این واژه، چیزی جز حکومت نیست. قرآن کریم نیز بسیاری از جاها، استعمال این واژه را در مفهوم حکومت اعمال می‌کند. مرحوم میرزای نائینی نیز در کتاب تنبیه‌الامة، همین مفهوم حکومت را از واژه سلطنت اعاده می‌کند و می‌فرماید: در لسان ائمه و علمای اسلام، سلطان را به ولی و والی و راعی و ملت را به رعیت تعبیر فرموده‌اند.^۱

۴. محققان به تحلیل وی در مورد مرحوم سیدکاظم یزدی شدید اشکال کرده‌اند. منطبق ایشان، منطقی تحریف‌گرایانه به‌شمار می‌آید. در نگاه برخی محققان، حائری و بسیاری از مورخان دیگر «هر کجا به اسم سید محمدکاظم یزدی برخورد نمودند، تلاش کردند که از او چهره‌ای منزوی، ضد سیاست و طرفدار استبداد ترسیم نمایند. اما نامه‌های تاریخی او در دفاع از جنبش تحریم، حمایت شدید از جنبش مشروطه،

نامسلمان به پارلمان راه یافته‌اند، به مبارزه و مخالفت با مشروطه‌گران برخاستند» (ص ۲۸۴).

۲. تکرار استبدادگر بودن شیخ فضل‌الله نوری در این نوشتار موج می‌زند، در حالی که استدلال چندانی هم ارایه نمی‌کند، اما نباید فراموش کرد که هم‌جهت شدن سخنان شیخ با برخی رویکردهای دستگاه استبداد نمی‌تواند دلیل استبدادگر خواندن ایشان باشد؛ چنان‌که خود حائری نیز، گاهی به آن اشاره می‌نماید که ممکن است خواه نا‌خواه، گرایش مخالفان مشروطه در جهت اهداف دستگاه استبداد باشد.

۳. از عللی که می‌تواند زمینه‌ساز استبدادگر خواندن ایشان باشد، نفهمیدن برخی سخنان و اصطلاح‌های ایشان یا بی‌توجهی یا قرائت دیگر از آن‌ها است؛ چنان‌که «واژه سلطنت، یکی دیگر از آن مفاهیمی است که بسیاری از محققان را که دست به تشریح اندیشه‌های سیاسی مرحوم شیخ فضل‌الله نوری زدند به انحراف کشانده است. زیرا به‌گمان این محققان، مقصود مرحوم شیخ از واژه سلطنت، همان حکومت پادشاهی و رژیم

۱. مظفر نامدار، رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صد ساله اخیر، ص ۱۲۸-۱۲۹ و میرزای نائینی، تنبیه‌الامة و تزیه‌المة، ص ۴۳.

آزادی هم که گفته می‌شود باید مشروع و محدود بوده و با ملاحظه همین شرایط و قیود که ناشی از روح خود مشروطیت است، پذیرای مشروطیت شده از بذل مال و جان خودشان هم مضایقه نکردند و اغلب علمای اعلام هم در این باب احکام نوشته و به طوری که شایسته مقام رفیع ایشان بود در ترویج این امر مساعی جمیله به کار بردند... ولی بعضی هم در مقابل، سکوت فرموده هیچ نگفتند. و این سکوت خیلی تأثیر کرد، چرا که در خارج، مستبدین و کسانی که از اوضاع سابق فایده می‌بردند حمل بر اعراض نموده، باعث تخدیش بعضی اذهان ساده‌گردیدند و حال آن‌که اگر از همان آقایان می‌پرسیدند که این سلطنت مطلقه مطابقت دارد با دین و مذهب ما، می‌گفتند خیر. و اگر پرسیده می‌شد که تکلیف مسلمانان این مملکت در چنین زمانی چیست و چه سیاستی را باید اتخاذ کرد که موافق فرموده و دستور خدا و رسول (ص) و ائمه علیهم‌السلام باشد،

صدور فتوای جهاد در قبال اشغال ایران توسط روس و انگلیس و اشغال لیبی توسط ایتالیا و از همه مهم‌تر صدور نزدیک به پنجاه اعلامیه سیاسی در سازماندهی، رهبری و تحریک مردم به هنگام اشغال عراق توسط انگلیس‌ها، بیانگر نقش تاریخ وی در تاریخ سیاسی سده اخیر ایران و دنیای شیعه می‌باشد.^۱

۵. برای درک بهتر اوضاع و شرایط آن زمان بهتر است به برخی نوشته‌های همان عصر نیز نگاهی بیندازیم. میرزا عباس یزدی (فرزند میرزا علی‌اکبر مشهور به صراف) نویسنده «آفتاب و زمین» که در عصر مشروطه بوده و کتاب خود را در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ هـ ق به چاپ رسانیده است، دسته‌بندی‌های آن دوران را چنین گزارش می‌کند: «بعضی که خیلی کم و در اقلیت بوده، ملاحظه کرده، دیدند که اصل مشروطیت و اساس مشورت، امری است معقول و مشروع و جامع همه منافع و خیرات و مطابقت تامه دارد با دین مبین اسلام... و فقط چیزی که هست، این است که باید موضوعاتی که تحت مشاوره گذارده می‌شود، قابل مشورت باشد و این

۱. مظفر نامداری؛ همان، ص ۲۵۱ و ر.ک: همان «اسوه فقاہت و سیاست»، مجموعه تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلام، ج ۵.

می‌شود. «علمای بزرگ ایرانی مقیم نجف از همان آغاز انقلاب مشروطه از مشروطه‌گران به ویژه رهبران روحانی آنان، طباطبائی و بهبهانی هواخواهی می‌کردند و هنگامی که شیخ فضل‌الله نوری بر ضد مشروطه برخاست، آن علما پشتیبانی خویش را از مشروطه‌گران هم‌چنان ادامه دادند.» (ص ۱۰۸) وی از بسی توجهی نویسندگان به نقش این علما ابراز تأسف می‌کند (ص ۱۰۸) و یادآور می‌شود: «پس از یک رشته رویدادهای گوناگون، سه مجتهد نامی تهران یعنی نوری، بهبهانی و طباطبائی، آشکارا بر ضد دولت برخاستند و خواستار نوسازی در امور دادگستری شدند... و درگیری علما در انقلاب از همان آغاز، سبب جلب پشتیبانی قشرهای گسترده‌ای از مردم ایران از مشروطه‌گری گردید... و مهم‌ترین نیروی پشتیبان انقلاب مشروطیت همانا علما بودند.» (ص ۲)

ه نفوذ پان‌اسلامیسم در مراجع نجف؛ نویسنده، علما و مراجع نجف - مانند

بلاشبهه همین کلی مشروطیت را در جواب می‌فرمودند... ولی می‌گفتند که ما خایف از آنیم که آنچه می‌گویند، نکنند و نشود و این اول غفلت و اشتباهی بود که می‌شد، زیرا که گویا هم‌چو تصور فرموده بودند که یک دسته بخصوصی، مخصوص مشروطه هستند و این نسبت فقط به آنها تعلق دارد و مسئول نیک و بد آن آنهایند و لاغیر؛... و خوش خوش این کناره‌جویی کارها کرده که بیان تفصیلش لازم نیست و در این ضمن بر قسمت عمده‌ای از عامه تکلیف مشکوک شد،... و بیشتر متفرق و متشتت گردیدند.

اما چیزی که بیش از هر چیز باعث خرابی شد، این بود که همان مستبدین و مباشرین امور کیف‌یشایی سابق، لباس‌ها را عوض کرده، داخل کار شدند و شروع کردند به تخریب و تزییع این اساس... و از طرف دیگر دشمنان خارجی و داخلی از این موقع استفاده کرده، بنا کردند به گربه رقصانیدن و ما را دچار مشکلات کردن...^۱

د. نقش مراجع در رهبری مشروطه؛ حائری
نقش علما و مراجع نجف را نیز یادآور

۱. مرسی نجفی؛ اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران، ص ۲۹۳-۲۹۴.

مذاهب و کوتاه آمدن از باورهای شیعه دانست. ضمن آنکه نسبت پاناسلام به مراجع با تمسک به اسناد محدود، که ممکن است نسبت به سندیت یا دلالت آنها نیز شبهه‌هایی وجود داشته باشد، قابل اثبات نیست.

و. علما و حکومت: حائری به گونه‌های مختلف، بسیاری از علما را از جهت سیاسی زیر سؤال می‌برد و آنها را در همکاری با دولت‌های ستم‌پیشه معرفی می‌کند. در این جا برخی موارد مهم‌تر را (جدا از بحث استبدادگر خواندن ایشان که گذشت) متذکر می‌شویم.

۱. تخریب علمای عصر صفویه: وی به‌طور کلی در مورد علمای دوران صفویه، لحن بدی اتخاذ می‌کند و آنها را - فقط به استثنای برخی که نام نمی‌برد - ستم‌پیشه و در جهت حمایت از حکومت‌ها می‌داند (ص ۸۱).

۲. تخریب مرحوم کرکی: وی مرحوم کرگی را این چنین مورد طعنه قرار می‌دهد که «شاه‌طهماسب، کرکی را به عنوان شیخ الاسلام کشور، انتخاب و اعلام کرد که

آخوند خراسانی و مرحوم مازندرانی - را باورمند به پاناسلامیسم عثمانی و متأثر از آن و تا اندازه‌ای در شیعی‌گری مصلحت‌سنج معرفی می‌کند (ص ۹۹). همان‌گونه که درخواست کمک کسی چون آخوند خراسانی از انگلیس و عثمانی را علیه حکومت ایران یادآور می‌شود (ص ۱۰۵-۱۰۹) و نکته‌هایی از تنبیه‌الامّة را به عنوان مدح خلفا معرفی می‌کند (ص ۲۴۴).

نقد: امکان ندارد از فعالیت‌ها و مصلحت‌سنجی‌هایی که برای تقریب بین مذاهب و جستن راهی برای اتحاد در برابر استعمار خارجی و هماهنگی درباره استبداد داخلی صورت گرفت، برداشت پاناسلامی نمود که خواستار مرکزیت خلافت عثمانی بود.

از آن گذشته نمی‌توان فراموش نمود کثوری که مراجع شیعه در آن زندگی می‌کردند، امپراتوری عثمانی بود و نباید انتظار داشت، آنها از مشارکت‌های سیاسی دست برداشته و اقدامی نکنند؛ همان‌گونه که مشارکت‌های سیاسی ایشان را نمی‌توان به منزله پاناسلام، برابری

این نویسنده روشنفکر با نامشروع خواندن سلطنت، ولایت را به صورت ارتکاز تاریخی، از دیدگاه علما از آن فقها مطرح می‌کند و برعکس روشنفکران جدید، آن را در هاله‌ای از تردید تاریخی نمی‌بیند و از دید علما، سلطنت را غصب حق آنان معرفی می‌کند (ص ۷۶-۸۱ و ص ۱۰۷، ص ۱۳۵-۱۳۶) و از بیان مرحوم نائینی این مورد را تأکید می‌نماید که ایشان با تصریح، حکومت را از باب حربه از آن فقها می‌داند (ص ۲۶۵-۲۶۶)؛ هم‌چنان‌که بیان‌هایی از شیخ شهید را نیز یادآور می‌شود (ص ۲۸۴-۲۸۷). وی به جای آن‌که مستقیماً علما را به جدایی دین از سیاست تشویق نماید، واقع‌بینانه به عدم انفکاک این دو در تحلیل خود توجه می‌کند، اما سیر طبیعی و تاریخی را مشمول قاعدهٔ رنسانس دیده، با معرفی کردن علما به عنوان اشخاصی که - هرچند در مواردی نیز با انگیزهٔ مذهبی و مخلصانه - به دنبال حفظ موقعیت خود هستند، شخصیت آن‌ها را تخریب می‌کند.

۴. تخریب مرحوم نائینی: دور از ذهن نیست که حائری در ادامهٔ همین بحث با

خود شاه طهماسب، معاون کرکی می‌باشد. کرکی نیز در راه تأیید نظام موجود کتابی نوشت ... و در آن برخلاف بسیاری از علمای دیگر اعلام کرد که مصرف پولی که وسیلهٔ یک حاکم ستمکار از طریق مالیات به دست آمده باشد، حلال است» (ص ۸۱).

۳. القای قدرت‌طلبی علما: وی به‌رغم آن‌که نکتهٔ مهم ولایت فقیه را به شکلی مطرح می‌کند که گویا در میان مردم، علما و خود وی نیز امری ارتکازی است، اما با توجه به نحوهٔ ذکر و بهره‌برداری از آن به‌نظر می‌رسد این نکته را بیشتر از آن‌جهت طرح نموده است که زمینه‌ساز قدرت‌طلب دانستن علما باشد و بیان این مطلب که نیروهایی در صدد مقابله با این موقعیت علما هستند در این جهت است؛ بنابراین از این جهت نیز تحلیلی الگوبرداری شده از رنسانس و تجددخواهی اروپا در ذهن داشته است و علما را در تلاش برای حفظ موقعیت خود می‌بیند، از این رو علما گاه راهکار مناسب را در مبارزهٔ مستقیم و گاه نیز در همکاری (مانند مرحوم نائینی) با دستگاه حاکم دیده‌اند.

نماندن علمای نجف در مسافرتشان به ایران و قم متمایل بود، هم‌چنان‌که انگیزهٔ نماندن برخی از آنها را در قم، بازگشت به مقام و منزلتشان و بازپس‌گیری آن از دست امثال سید محمد فیروزآبادی برمی‌شمارد (ص ۱۷۹-۱۸۴). «حائری روحاً فردی غیر سیاسی به شمار می‌رفت» و «دوری حائری از سیاست، خواه و ناخواه برای دولت سودمند بود.» (ص ۱۷۹) وی پس از ذکر اقوال مختلف، در جمع‌بندی خود دربارهٔ میزان ناراحتی ایشان از سفر علمای تبعیدی به قم می‌آورد: «نمی‌توانیم آگاهی داشته باشیم که در ژرفای دل حائری دربارهٔ توقف علماء در قم چه می‌گذشته است. بنابر خواسته‌های طبیعی بشری، نامبرده قاعدتاً! مزاحمان ریاست خویش را چندان دوست نمی‌داشته است، ولی با در دست نبودن دلایلی بسنده و رسا، عقیدهٔ مربوط به مبارزه و مخالفت پنهانی حائری بر ضد علمای تبعیدی، سخت مورد شک است.» (ص ۱۸۰-۱۸۱)

نقد (لزوم حفظ حوزه): گوشه‌هایی از نقد را بعداً مطرح خواهیم کرد و در این جا تنها به

اشاره به این‌که «در سده‌های بعد، علمایی مانند نائینی که گونه‌ای از همکاری علماء با دولت وقت را لازم می‌دانستند به این شیوهٔ استدلالی شیخ‌کرکی نیز توجه کرده‌اند»، مرحوم نائینی را نیز زیر سؤال می‌برد و در تلاش است تا دیدگاه و عملکرد ایشان را مشابه با کرکی‌ای بنمایاند که او را هم تخریب نمود (ص ۸۱).

حائری، مرحوم نائینی را بر خلاف سیرهٔ پیشین در اواخر عمرش، مؤید رضاخان می‌خواند و می‌گوید که هدایایی برای رضاخان فرستاد، با دوستان مشروطه تغییر رفتار داد (ص ۱۸۸-۱۹۷) و با دولت عراق نیز ارتباط دوستانه‌ای داشت. در مقام توجیه می‌افزاید که «نامبرده شاید به این نتیجه رسیده بود که همکاری با صاحبان قدرت به ویژه آنان که در هیئت حاکمهٔ ایران شرکت داشتند، سودمندتر از جنگ با آنان بوده است» (ص ۱۹۵) گوشه‌ای از نقد چنین تحلیلی را بعداً آرایه خواهیم نمود.

۵. سیاست‌گریزی آیت‌الله حائری: وی مرحوم آیت‌الله حائری را سیاست‌گریز می‌خواند و بر آن است که حتی ایشان به

نقلی تاریخی بسنده می‌کنیم.^۱

حاج آقا رضا برای صحبت با حاج آقا حسین قمی به تهران عزیمت می‌کند و برای چاره‌جویی نزد آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی می‌رود. چنان‌که می‌گویند: «سخن حاج شیخ را با او در میان گذاشتم، خیلی هم خوشحال شد و گفت: همان‌که آقا گفته‌اند درست است. این آدم - رضاخان - احتمال دارد مرجعیت را که هیچ، حتی حوزه و همه را هم به هم بزند و نابود کند، زیرا که او این پایگاه را قبول ندارد و هرگز مایل نیست که چنین پایگاهی در ایران وجود داشته باشد.» هنگامی که حاج آقا رضا و شیخ حسین لنکرانی، نزد حاج آقا حسین قمی می‌روند، حاج آقا رضا سخنان حاج شیخ عبدالکریم را برای ایشان چنین نقل می‌کنند که «اگر ما بخواهیم حوزه علمیه قم حفظ شود و حتی بتوانیم در مشهد هم پایگاه دیگری داشته باشیم، این امر مستلزم آن است که یک مقدر آهسته برویم و آهسته بیاییم؛ نه این‌که عقب‌نشینی

آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی که مدتی در قم، تصدّی کارهای آیت‌الله عبدالکریم حائری را به عهده داشتند - درباره جریان کشف حجاب که آیت‌الله حاج آقا حسین قمی برای اعتراض از مشهد به عبدالعظیم تشریف آورده بودند - نقل می‌کنند که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، برای تصمیم‌گیری و مشورت به منزل آیت‌الله زنجانی می‌آیند و در مورد دین‌ستیزی‌های رضاشاه می‌گویند: «... همه اینها واقعیت دارد و باید در حدود توان کاری کرد... ولی اینجا (حوزه علمیه قم) هنوز ثابت و استوار نشده است. ما کوشش کردیم که پایگاه را از نجف به اینجا بیاوریم.» ایشان در ادامه به صبر امیرمؤمنان علی علیه السلام و مصلحت‌سنجی‌شان در خطاب به حضرت زهرا علیها السلام برای بقای اسلام اشاره می‌کنند و «حاج شیخ اینها را می‌گفت و همین‌طور گریه می‌کرد و از محاسنش اشک می‌ریخت... فرمودند: من اعتقادم بر این است که اگر بخواهیم این حوزه باقی باشد تا در آن افرادی را تربیت کنیم و متلاشی نشود، باید صبر و تحمل نماییم.» سرانجام

۱. علی ابوالحسنی (مندر)، مصاحبه با حسین شاه‌حسینی راجع به آیت‌الله حسین لنکرانی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال پنجم، ش ۱۷، قسمت دوم، ص ۲۶۶، ۲۶۹.

سخن می‌نشیند، از ایشان، پدر یا دایی‌های خود هیچ سخنی دربارهٔ سیاست‌گریزی آیت‌الله حائری نقل نمی‌کند؟ آیا نخواستند است تا تنها اموری که دوست دارد، نقل و تحلیلی خاص ارائه کند؟

۵. سرّ اتخاذ روش پدیدارشناسانه در گزارش‌ها و تحلیل‌ها:

حائری به اسلام و تشیع تنها به عنوان اعتقاداتی نگاه می‌کند که عده‌ای به آن‌ها ایمان دارند و این باورها در مسایل اجتماعی - سیاسی تأثیرگذار بوده است. به نظر او باید با نگاهی پدیدارشناسانه به آن باورها نگریست و بدون گرایش یا قضاوت دربارهٔ آن‌ها می‌توان به فرایند و کیفیت تأثیرگذاری پرداخت. بنابراین، باید دید چرا ایشان چنین رویکردی را برگزیده است؟ در خلال نقد زیر به پاسخ احتمالی آن می‌پردازیم.

نقد: ۱. ایشان سعی کرده است تنها به این شکل دربارهٔ اندیشه‌های دینی داوری نماید تا از دیدگاه خود، سازگاری اندیشه‌های علما یا روشنفکران را با تعالیم دینی بسنجد. هرچند وی به گمان خود

بکنیم. خیر، ولی آهسته‌تر گام برداریم که این پایگاه حفظ شود. حوزهٔ قم خیلی جوان و تازه‌سال است و یک نهال جوان که ریشهٔ محکم نداشته باشد، زود آن را از بین می‌برند. روز بعد «زمانی که خدمت مرحوم قمی رسیدم، نگاهی به من افکنده و بعد فرمودند: بله، نظر ایشان (یعنی حاج‌شیخ) درست است. حالا ببینیم چه جور ما از این بن‌بست بیرون بیایم. ببینیم چه می‌شود، ولی من هم حرف ایشان را قبول دارم...». وقتی حاج آقا رضا خدمت حاج‌شیخ عبدالکریم می‌رسند و جریان را نقل می‌کنند، ایشان می‌فرمایند: «الحمدلله، الحمدلله، آقا! من دو شب است نخوابیدم و از امام زمان علیه السلام استمداد کردم که کمک کند حوزهٔ قم باقی و محفوظ بماند. اگر این حوزه بماند، کارها درست می‌شود و اگر نماند، نه ...»

اکنون این سؤال منطقی مطرح می‌شود که آیا عبدالهادی حائری، چنین امری را دریافته بود و از آن بی‌اطلاع بود؟ چطور هنگامی که وی با فرزند و برادر مرحوم نائینی ارتباط برقرار می‌کند یا با آیت‌الله مرعشی و آیت‌الله میرزاهاشم آملی به

تاریخ اسلام (!) این نیرو را در مورد پیامبر انکار کرده‌اند، اهمیتی نمی‌داده است. این شیوه استدلال نه تنها از نوگرایی به دور است؛ بلکه سخت دیرینه و سنتی است. ارزش‌های ادعایی و فرضی مشروطه‌گونه غربی با این‌گونه بحث‌ها و استدلال‌ها که از سوء تفاهمی ژرف نسبت به مفهوم مشروطیت خبر می‌دهد، نمی‌تواند مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.» (ص ۲۴۲).

۲. این شبهه‌افکنی او در یکی از مسلمات اندیشه مسلمانان می‌تواند در خواننده این باور را ایجاد کند که وی به تعالیم دینی اعتقاد قوی نداشته و به اصول دیانت، بی‌اعتقاد و دلیل بر سکولارمآبی وی باشد. از این روی، گویا حائری از ترس آن‌که پایان‌نامه او آلوده به تعصب‌های دینی جلوه کند به انکار صریح یکی از اصلی‌ترین پایه‌های مسلمانی پرداخته است؛ همان‌گونه که معمولاً به‌هنگام ذکر نام پیامبر اسلام ﷺ یا ائمه اطهار ایشان را بدون القاب و نوشتن درود و سلام می‌آورد، مگر آن‌که از منبعی نقل مستقیم داشته باشد. آیا بی‌تعصب بودن، مستلزم چنین نگارشی است؟ آیا سخن‌راندن از علم غیب با

خواسته است پدیدارشناسانه به قضیه نگاه کند، اما در یک مورد نیز سخنی گفته است که با باور تمام مسلمانان ناسازگار است. حائری آشکارانست به علم غیب پیامبر اسلام ﷺ تردیدافکنی می‌نماید.

این مورد، آشکارترین دلیل بر علت انتخاب این روش از سوی او است؛ یعنی این نحوه بیان وی از محکماتی است که متشابهات روش و سخن وی را تفسیر می‌کند، چرا که می‌تواند بیانگر این نکته باشد که چرا حائری به حالتی پدیدارشناسانه - هرچند به خودی خود امری ناپسند نیست - به مسائل نگاه می‌کند.

حائری در خلال شرح تمسکِ مرحوم نائینی به یک دلیل روایی که متضمن غیب‌گویی پیامبر اسلام ﷺ نسبت به حکومت بنی‌امیه و کیفیت کنار رفتن آن‌هاست، این چنین سخن ایشان را تحلیل می‌کند: «البته تفسیر نائینی از این حدیث از دیدگاه تاریخ آگاهانه نیست. به نظر می‌رسد که وی بدان باور بوده است که پیامبر اسلام از غیب آگاه بوده و می‌توانسته است از آینده خبر دهد و مسلماً نائینی به نظر آن گروه‌ها و دسته‌هایی که در طول

فصل سوم، ۱۸۹؛ در فصل چهارم، ۴۶؛ در فصل پنجم، ۱۰۲؛ در فصل ششم، ۱۰۷ و در نتیجه، ۵ مورد ارجاع دارد که مجموع آنها ۸۸۵ مورد می‌شود.

مجموع منابع فارسی و عربی ایشان در نوشتن پایان‌نامه حاضر، ۳۰۹ و منابع لاتین و ترکی جدید، ۲۵۱ مورد است که مجموعاً ۵۶۰ منبع ارجاع می‌دهد.

حُسن کار ایشان در این است که برای بسیاری از مباحث، منبع‌شناسی نموده، آنها را در خلال ارجاع‌ها آورده و با این کار، پژوهش‌گران را در منبع‌شناسی یاری کرده است؛ هرچند در مواردی نخواست، مطلبی را که خود آورده است به آن منابع مستند نماید. باید توجه داشت که حُسن معرفی منابع، دلیل بر عالی بودن کار ایشان از جهت تحلیلی نیست؛ چرا که انبوه ارجاع‌ها نمی‌تواند خط فکری و ایده‌های اصلی ایشان را چنان پوشش دهد که تحلیلی بی‌نقص یا لااقل کم‌نقص ارائه دهد؛ بلکه از جهت علمی برای ایده‌های اصلی خود، گاه منابع بسیار اندکی نیز معرفی می‌کند؛ گرچه آن منابع نیز از جهت علمی قابل استناد نیستند، می‌توان نسبت به بسیاری از موارد، برداشت‌های دیگری

دموکراتیک بودن اندیشه‌ها منافات دارد؟ این قرائن، شاید چنین احتمالی را تقویت کند که شیوه پدیدارشناسانه وی در گزارش از اندیشه‌های شیعه و تعبیر تحقیرآمیز «کیش شیعه» که وی - به تقلید از کسانی مانند کسروی یا آدمیت - غالباً از آن بهره می‌برد، به سبب علمی جلوه دادن پایان‌نامه باشد. ضمن آنکه اشاره به دلیل روایی‌امام خمینی (ره) در بحث‌های مربوط به ولایت فقیه می‌تواند، لزوم هماهنگی با شرایط نویی را برساند که پایان‌نامه‌اش را در آن ظرف زمانی باید ترجمه و چاپ کند؛ البته ناگفته نماند که نمی‌خواهیم این احتمال را در مورد وی یقینی بدانیم؛ بلکه فقط می‌خواهیم به روش حدس و گمان‌های وی در مورد علما با خود او - هرچند پس از فوتش - برخورد علمی؟! داشته باشیم. آیا مشابه تحلیل‌هایی که در مورد علما داشته است، در مورد خود می‌پسندد؟

۶. سبک منبع‌شناسی حائری و نقد آن

الف. نویسنده در دیباچه، ۹ مورد؛ در فصل اول، ۱۹۶؛ در فصل دوم، ۲۳۱؛ در

اعتماد به افراد ثقه و عادل، ذاتاً به معنای تعصب نیست. از این روی، سیره علمای شیعه در بسیاری از مواقع، اعتماد بر باورمندان دیگر مذاهب در صورت وثوق آنهاست و بی‌اعتمادی به سخنان مذاهب فاسد یا افراد فاسق به معنای تعصب نیست؛ بلکه به معنای عدم وثوق به حکایت تاریخی یا تحلیل آنهاست. برای نمونه، دین‌ستیزی کسروی^۱ که به حکم اعدام وی از جانب علمایی هم‌چون علامه امینی^۲ و شیخ حسین لنگرانی^۳ - که ساعت‌ها به مناظره با او نشسته بود - انجامید که از طرف علامه امینی، آیت‌الله مدنی، آیت‌الله سیدابوالقاسم خوبی^۴، پدر شهید آیت‌الله شاه‌آبادی و شیخ محمدحسن طالقانی^۵ حمایت مالی

کرد که حائری به آن امور تمسک می‌جوید. ب. بسیاری از منابع وی اصیل و دست اول نیستند و به جای استناد به منابع دوره مشروطه به مواردی ارجاع می‌دهد که - صرف نظر از مورد وثوق نبودن - عمدتاً تحلیلی‌اند. منابع دیگری هم که به موضوع مربوط بوده، اما تحلیل دیگری را تأیید می‌کرده‌اند، نادیده گرفته شده‌اند. همان‌گونه که درباره پدربزرگ خود از فرزندان ایشان که دایی او و در دسترس بوده‌اند، هیچ گونه نقلی ندارد و در عوض به تحلیل‌های دست‌چندم مراجعه می‌کند. همین بی‌دقتی ایشان، پایه ضعف برخی مستندهای وی را تشکیل می‌دهد. هم‌چنان‌که در برخی موارد، منابع غربی را در اموری مهم، تنها آورده و عمدتاً جایگزین منابع درجه یک کرده است.

ج. نویسنده این مشکل را دارند که مآخذ وی چندان بر اساس سیره عقلا که اشخاص عادل و ثقه اعتماد می‌کنند و به غسیر عسودل و اهل مذاهب فاسد بی‌اعتمادند، استوار نیست و گویا این روش از این روی، برای نویسنده مورد پسند است که تحقیق خود را به دور از تعصب مذهبی بنمایاند، در حالی که

۱. دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان، نیمه پنهان، سیای کارگران فرهنگ و سیاست، ج ۴، ص ۷۴-۳۹.
۲. رضا گلرخ، خاطرات درباره فدائیان، نشریه یاد، سال دوم، ش ۶، ص ۴۴؛ محمدرضا حکیمی، یادنامه علامه امینی، الفبا، دوره اول، جلد اول، ص ۱۵۵. نقل از همان، ص ۶۵-۶۴.
۳. همان، ص ۲۶۱.
۴. نشریه عماد، سال یک، شماره دوم، ماجرای اعدام انقلابی احمد کسروی، ص ۱۰۰. نقل از همان، ص ۶۵.
۵. سید حسین خورشیدیت، نواب صفوی، اندیشه، مبارزات و شهادت او، ص ۴۴؛ نقل از همان، ص ۶۶.

می‌شد، بر کسی پوشیده نیست. حال آیا می‌توان در اموری که کسروی برای مبارزه با آن‌ها جان خود را از دست داده است به او استناد جست؟

لزوم رعایت اصول و قواعد عقلی و عقلایی برای حصول وثوق به نقل‌ها، در علوم نقلی مسئله‌ای است که به عنوان رکن اصیل و خدشه‌ناپذیر این علوم می‌باشد و پایه علم رجال را تشکیل می‌دهد؛ چنان‌که برای حصول اطمینان در نقل‌ها، نمی‌توان به هر نقلی اعتماد و بسنده کرد و از این‌روی، خدای متعال شدیداً بر آن تأکید نموده و مسلمانان را از پذیرش و اعتماد بر سخنان افراد فاسق منع کرده است. در

سوره حجرات می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ تَادِمِينَ! ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد، (به آن اعتماد نکرده و با تحقیق) آن را روشن کنید تا مبادا به قومی بدگمان شوید و سپس برای آنچه انجام دهید، پشیمان شوید.»

متأسفانه، عبدالهادی حائری نسبت به این امر به ویژه در مورد علمای بزرگ بی‌توجهی کرده و تحلیل‌های سست‌بنیان و

اتهام‌های ناروایی ارائه داده است. این مسئله که می‌تواند حاصل اقتباس تحلیلی‌ها و اندیشه‌های اساسی او از روشن‌فکر نمایانی مانند آدمیت، کسروی و یحیی دولت‌آبادی باشد، در قالبی نو ریخته شده است. تمسک به چنین کسانی، یادآور تلاش آخوندزاده در نامه‌نگاری‌های او با سران زرتشتیان هند و ایران است که می‌خواست با جمع میراث آنان، جنایت و ستم‌پیشه بودن مسلمانان فاتح ایران را ثابت کند.

علاوه بر این امور کلی، لازم است تا استنادهای حائری به منابع را جداگانه ارزیابی کنیم تا علت کم‌مایه بودن تحلیل‌های وی را دریابیم.

۷. نقد استنادهای حائری به منابع غیر معتبر یا مشکوک

الف. استناد به منابع خارجی

● استناد به نوشته‌های حامد الگار؛ وی سنی مذهب بود. می‌گویند در این اواخر، مذهب تشیع را برگزیده است. حائری به نوشته‌های کسی استناد می‌کند که در

- محافظه کار خواندن علمای غیرمشروطه خواه در بحثی درباره علل مخالفت ایشان با شاهان قاجار؛ (یادداشت ۱۱۵، ص ۱۰۳)

- دیدار اسدآبادی با مرحوم میرزای شیرازی. (یادداشت ۱۱، ص ۱۵۵)

نقد: باید از حائری پرسید که چرا منبع اصلی الگار را ذکر نمی کند. آیا این امر در جهت غیر اصیل نشان دادن حرکت علما و شخصیت های طراز اول روحانیت نیست؟ جالب است که حائری در ادامه درباره دیدار اسدآبادی با علامه نائینی بر آن است که در این مورد نمی توان به طور قاطع نظر داد، اما در دسترس بودن عروة الوثقای اسدآبادی در عراق و نزدیکی علامه نائینی با میرزا را دلیل بر آشنایی مرحوم میرزا با اندیشه های سیدجمال الدین اسدآبادی می داند. آیا میرزای شیرازی، نائینی و دیگر علما برای مبارزه با ظلم و تسحریم امتیازدهی به بیگانگان به جهت گیری از سیدجمال نیاز داشتند؟

- شورش آقاخان محلاتی، شکست و فرار به هندوستان و در حمایت انگلیس قرار گرفتن. (یادداشت ۵۵، ص ۹)

تحلیل های خود - حداقل در تحلیل ها و نوشتارهای سابقش - علیه علمای شیعه دوران مشروطه و پیش از آن می آشوبد و بسیاری از آنها را به غرض ورزی ها، منفعت جویی های شخصی، غارتگری ها، ستمگری ها، همدستی با چپاولگران استبدادپیشه متهم می دارد و در تلاش است تا چهره زشتی از آنها نشان دهد. حامد الگار، عناد عجیبی نسبت به علمای عصر مشروطه و پیش از آن روا می دارد که این مسئله بر حائری نیز پنهان نیست، ولی باز به تحلیل وی استناد می کند. این امر، معنایی جز غیر علمی بودن تحلیل های وی ندارد و این پرسش مطرح می شود که چرا حائری به اصل منابع الگار ارجاع نداده و به نوشته های او بسنده کرده است؟ در این جا تنها به برخی از موارد استناد او اشاره می کنیم:

- تأسیس سربازگیری و خدمت اجباری به وسیله عباس میرزا و این که علما آن را بی دینی تلقی می کردند؛ (یادداشت ۱۱، ص ۱۴)

- احتمال حسادت علما در تکفیر شیخ احمد احسائی به علت سرسپردگی دائم فتحعلی شاه به او؛ (یادداشت ۵۲، ص ۸۸)

... نیز با او مرتبط نشان دهد. وی از این راه می‌خواهد اصالت حرکت علمای مشروطه‌خواه را خدشه‌دار نماید؛ هم‌چنان‌که شخصیت علمای مبارز دیگری مانند آقانجفی و حاج آقا نورالله را نیز مشوش جلوه می‌دهد. این استناد نیز، مؤید تحلیل اوست، اما به راحتی نمی‌توان چنین اموری را بدون استناد کافی ثابت نمود.

- محافظه‌کار دانستن علمای غیر مشروطه‌خواهی که با شاهان قاجار مخالفت می‌کردند؛ (یادداشت ۱۱۵، ص ۱۰۳)

- سگ خوانده شدن مظفرالدین شاه توسط مجتهد فاضل شریانی به علت جوّ ستیزه‌جویانه علما با او؛ (یادداشت ۱۱۶، ص ۱۰۳)

- اشاره به تلگراف‌های چهار تن از علمای معروف نجف به مظفرالدین شاه و عین‌الدوله که بیانگر ناخشنودی آنها از دستگاه حاکمه است؛ (یادداشت ۱۱۷، ص ۱۰۳)

- تلگراف علمای نجف (اوایل

● استناد به آثار خانم نیکی کدی: وی کسی است که حائری او را اصلاً قبول ندارد و به عنوان محقق نمی‌شناسد و در برخی نوشته‌های خود، شدیداً به او حمله می‌کند. از جمله تحقیق‌های او را درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی بی‌مایه و سست می‌داند (ص ۹۹-۱۰۱) و حتی بعضی نوشته‌های او را حاصل نوشته‌های شاگردانش می‌داند^۱، ولی روشن نیست که چگونه با دستیابی راحت‌تر و بیشتر به منابع مشروطیت به سخنان او ارجاع می‌دهد. آیا نمی‌توانست به اصل منابع نیکی کدی ارجاع دهد؟ اگر انگیزه دیگری در کار نباشد، آیا نویسنده نخواست است به جای علمی‌تر کردن کار، تحقیق خود را با استنادهای بیشتری ارایه کند؟ یا آن‌که نیکی کدی در عصر مشروطه می‌زیسته و به عنوان سند زنده به شمار می‌رود؟ بنابراین، باید در کیفیت این مستندها دقت نمود:

- ارتباط شیخ‌هادی نجم‌آبادی با جامع آدمیت. (یادداشت ۶۲، ص ۹۱).

نقد، حائری در تحلیل خود، شیخ‌هادی را متفاوت از دیگر علما می‌داند و به دنبال آن است که بسیاری دیگر را مانند آیت‌الله سید محمد طباطبایی، میرزا رضا کرمانی و

۱. عبدالهادی حائری، آنچه گذشت...؛ نقشی از نیم قرن نکاپر.

● **استناد به کتاب‌های ادوارد براون:** وی نویسنده مشهوری است که در وابستگی او به جریان‌های شرق‌شناسانه استعماری هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد و به گفته‌های او بدون توجه به افق فکریش، نمی‌توان توجه کرد و نباید فقط به سبب تقویت تحلیل‌های خود به آنها استناد جست، در حالی که حائری - هر چند نقل‌های اندکی از او دارد - به آن بی‌توجه بوده است:

- دیدارهای ناصرالدین شاه از شیخ‌هادی نجم‌آبادی به سبب احترام به او؛ (یادداشت ۶۶، ص ۹۲)

- تکفیر شیخ‌هادی نجم‌آبادی از سوی سیدصادق طباطبائی؛ (یادداشت ۷۶، ص ۹۵)

- اشاره به مهاجرت سالیانه ۲۰۰ هزار کارگر ایرانی تا سال ۱۹۱۰ به روسیه. حائری در این باره در جهت تقویت تأثیر انقلاب روسیه در انقلاب مشروطه ایران به او استناد می‌کند؛ (یادداشت ۴۰، ص ۲۰)

- ارسال ۵۰۰ نسخه آئونه جبل‌المتین کلکته توسط تثنی‌اف باکویی به نجف و کربلا و تقسیم رایگان آنها میان علما و طلاب. (یادداشت ۳۰، ص ۲۲۲)

۱۳۲۰/۱۹۰۲) مبنی بر درخواست تأسیس مجلس. (یادداشت ۱۱۸، ص ۱۰۳)

نقد: اوج اندیشه‌های غرب‌گرایانه‌ای که در ایران آن روز از مشروطه‌خواهی دم می‌زدند، معمولاً در دوران بسیار نزدیک به پیروزی مشروطه مطرح است، از این روی می‌توان در پاسخ به غیراصیل نمایاندن حرکت علما در مشروطه‌خواهی به وسیله عبدالهادی حائری، این نقل وی را گوشزد نمود که درخواست علما در سال ۱۳۲۰ هـ ق از کجا ناشی شد؟ شاید حداکثر بگوید که خود آنها مستقیماً یا از راه دیگر نواندیشان به مبانی فکری غرب دست یافته‌اند، اما چنین پاسخی دربردارنده این نکته است که علمای مشروطه خواه نجف فراتر از برداشت عبدالهادی حائری بوده‌اند و کوشش وی برای اصالت‌زدایی از اندیشه آن‌ها بی‌فایده است. ناگفته پیداست که این بیان ما حالت جدلی دارد و باب کاوش در درستی این سند باز می‌باشد و تحلیل خاصی را می‌طلبد.

- جریان پان‌اسلامیسم. (یادداشت ۹۸،

ص ۹۹)

● استناد به اسناد محرمانه در آرشیو وزارت

خارجة انگلیس؛ اسناد وزارت خارجه

انگلیس، هرچند می‌تواند گوشه‌ای از ناگفته‌های رفتار پیراستعمار را بر ملا کند، اما راهزنی‌هایی نیز می‌تواند داشته باشد و گزارش‌های آن به خودی خود، نمی‌تواند به‌دور از اغراض پنهان باشد. همان‌گونه که

باید به تمام اسناد دسترسی داشت و آنها را مطالعه کرد تا جمع‌بندی درستی از آنها به دست آورد؛ چرا که اسناد متعارض نیز ممکن است وجود داشته باشد که در تحلیل نهایی ما تأثیر می‌گذارند. بنابراین، برداشت حائری شاید درست نباشد. در این جا به برخی ارجاع‌های مهم‌تر وی به این اسناد اشاره می‌کنیم:

- موافقت سید محمد طباطبائی و

شیخ محمد واعظ با مسئله برابری در

قانون‌نویسی (اصل ۸ متمم)، به‌رغم

مخالفت شیخ فضل‌الله و سید عبدالله

بهبهانی و طمع‌ورزی برخی اقلیت‌ها مانند

زرتشتیان (اسپرینگ وزیر مختار انگلیس

در تهران). (یادداشت ۱۰۴، ص ۳۱۸)

نقد: حائری درصدد است که در این

قسمت از بحث، ابهام سخن کسروی را

مبنی بر مخالفت «علمای شریعت‌خواه» زدوده و بگوید که برخی از علمای مشروطه‌خواه نیز مخالفت کردند، اما روشن است که کسی هم‌چون سید محمد طباطبائی، هیچ‌گاه به برابری برخلاف تفاوت‌های مورد اتفاق مسلمانان حکم نمی‌کند.

- توصیه ایرانیان مقیم استانبول برای

حرکت آیت‌الله آخوند خراسانی به ایران،

جهت مبارزه با استبداد و نفوذ روس.

(یادداشت ۱۴۷، ص ۱۱۲)

نقد: حائری باید توجه کند که اگر چنین

مطلبی هم درست باشد، نمی‌تواند باور

وی را مبنی بر غیراصیل بودن حرکت علما

تأیید کند.

- هدیه شاه احمد (عصای مرصع) به

آیت‌الله حائری در سفر به قم، قبل از

خروج از کشور و دادن یک انگشتر الماس

به شیخ مهدی خالصی؛

(یادداشت ۱۴۲، ص ۱۸۴)

نقد: بی‌آن‌که بخواهیم بی‌دلیل از کسی

طرفداری کنیم، این پرسش‌ها از جانب

حائری پاسخی مناسب نیافته‌اند: آیا

می‌توان خط اصیل مرجعیت را با این گونه

ص ۱۸۷) و پیام‌رسانی احمدشاه برای
علما از طریق دولت انگلیس؛
(یادداشت ۱۵۸، ص ۱۸۷)

- استناد به لورن وزیر مختار انگلیس در
تهران برای طرح مطلب حساسی مانند
احساس مزاحمت مجتهدان ایران از اقامت
علمای مهاجر در قم و نگرانی آنها درباره
«مراتع» خود در عراق؛ (یادداشت ۱۳۶،
ص ۱۸۲)

تمهد مرحوم نائینی به سردار سپه برای
آرام کردن مدرّس. چنانکه مدرّس در ۷
فروردین ۱۳۰۳ به قم رفت و فرمایش دیر
وقت به تهران؛ برگشت (یادداشت ۱۶۵،
ص ۱۹۱)

- تقدیم تمثال امیرمؤمنان علیه السلام به سردار
سپه - که شایعه کردند از سوی علامه
نائینی برای او ارسال شده است - در ۶
ژوئن ۱۹۲۴ در باغ شاه و تحریم شرکت در
مراسم توسط علمای تهران. چنانکه
خالصی زاده و برخی دیگر از علما گفتند
که از جانب انگلیس است.
(یادداشت‌های ۱۷۱-۱۷۲، ص ۱۹۲)

نقده: این نقل بیش از آنکه مدّعی
حائری مبنی بر همکاری علامه نائینی با

می‌توان خط اصیل مرجعیت را با این گونه
تشبث‌ها به دشمنان، زیر سؤال برد؟ آیا
نویسنده تشیع و مشروطیت درباره جدّ
خود چنین اعتقادی دارد؟ اگر چنین است،
باید این امر را پیش از آنکه به استناد
وزارت خارجه انگلیس مستند کند از قول
خود نقل نماید. طبیعی است که نباید نوه
مرحوم آیت‌الله حائری که در زمان ایشان
زیسته است، از این ماجرا بی‌خبر باشد. از
سوی دیگر، گزارش وزارت خارجه
انگلیس در مورد آیت‌الله حائری و
مبارزی مانند شیخ مهدی خالصی نمی‌تواند
به‌دور از انتظار باشد. وضعیت دیگر
گزارش‌های زیر نیز طبیعی است که از
تحلیل‌های خطا یا احتمالی برای پیش‌برد
کارهای وزارت برکنار نیست.

- تلاش احمد شاه برای بهره‌جویی از
علما علیه سردار سپه، احضار خالصی زاده
به وسیله ولی عهد برای اطلاع دادن وعده
یاری به علما - در صورت بازگشت آنها - از
جانب شاه، به نامه ولی عهد به مرحوم
نائینی و مرحوم اصفهانی و سرانجام
شکل‌گیری تظاهرات خالصی زاده به نفع
احمدشاه پس از این امور (یادداشت ۱۵۷،

- استناد به رابینو در شورش بر ضد مالکان در شمال و کتک‌کاری آنان، عدم پرداخت مال‌الاجاره، غارت و آتش‌زدن خانه‌های ارفع‌السلطنه در گرگان رود؛ (یادداشت ۳، ص ۲۱۲)

- استناد به رابینو در غارت املاک سپهدار تنکابنی به وسیله دهقانان به دنبال وضع قوانین از سوی مجلس اول به نفع آنان؛ (یادداشت ۱۸۷، ص ۱۲۰)

- استناد به هرمن اسه در عدم دادگری انوشیروان؛ (یادداشت ۸۲، ص ۲۶۳)

- استناد به هنری کربن در مسئله انکار نیابت عام فقها به وسیله شیخیه و اعتقاد به یک شش‌بعضه کامل در هر عصر. (یادداشت ۵۳، ص ۸۹)

پ) نقد نقل‌های نویسنده از خودش عبدالهادی حائری، جهت مستند ساختن مطالب خود، بارها به نوشته‌ها و به‌ویژه مقاله‌های انگلیسی خود ارجاع می‌دهد که معمولاً به عنوان معرفی منبع می‌شوند و مواردی نیز جز خود او، واسطه‌ای برای نقلشان از برادر و فرزند مرحوم نائینی یا... نمی‌شناسیم. در این میان، تخریب

سردار سپه را ثابت کند، حاکی از هوشیاری علمای تهران نسبت به این جریان است و همان‌طور که خواهد آمد، شأن علامه نائینی بالاتر از نسبت دادن چنین اموری است.

- تأسیس کتاب‌خانه عمومی در کربلا به وسیله علما که در بیدار کردن مردم نقش مؤثری داشت؛ (یادداشت ۳۱، ص ۲۲۲)

- تهدید ازمنه بر ضد تصویب نابرابری در مجلس. (یادداشت ۱۰۶، ص ۳۱۹)

● استناد به دیگر منابع خارجی: - استناد به پیگلولوسکایا در امر مهمی مانند فتوای رهبران مذهبی صفویه به لزوم مقابله با مردم ستم‌دیده به دلیل داشتن سود مشترک آنان با حکام؛ (یادداشت ۲۴، ص ۸۱)

- استناد به لمبتون درباره گسترش نفوذ سیاسی علما در عصر صفویه؛ (یادداشت ۱۸، ص ۸۰)

- تأثیر پان‌اسلامیسم در آیت‌الله آخوندخراسانی و آیت‌الله مازندرانی و ذکر بخش اطلاعاتی به وسیله آنها بعد از ملاقات با ضیاء بیک، نماینده پان‌اسلامی عثمانی؛ (یادداشت ۹۹، ص ۹۹)

مشروطه، چه در کوران حوادث مشروطه و چه پس از آن، خط بطلانی بر تحلیل‌های نویسنده می‌باشد.^۱

از سوی دیگر، اولاً اگر فرض کنیم هیچ دلیلی بر تأیید این دو بزرگوار و به‌ویژه نسبت به نقش آقاجنفی که بیشتر مورد تعرض نویسنده است، نداشته باشیم، آیا این پرسش پیش نمی‌آید که چرا مرحوم نائینی - که بنا به گزارش از زندگی ایشان توسط حائری آشنایی نزدیکی از خانواده ایشان داشته است - هیچ‌گونه نقد یا اظهار ناخرسندی - نه در کتاب تنبیه‌الامة و نه در دیگر اسناد مربوط به ایشان - نسبت به آنها، در دست نیست؟ و چرا شاهدهی بر این مطلب که با آنها سرستیز داشته باشد، وجود ندارد؟ این امری است که حائری با سکوت خود از کنار آن گذشته است.

ثانیاً در واقعۀ تنباکو، مگر آقاجنفی نبود که پیش از میرزای شیرازی حکم تحریم صادر نمود؟^۲

ثالثاً آیا می‌توان استعمارستیزی آقاجنفی را در عرصه اقتصادی و پشتیبانی

سه شخصیت آیت‌الله آقاجنفی، آیت‌الله حاج آقا نورالله، و مرحوم علامه نائینی در دوره سوم زندگیش (بنا بر تقسیم‌بندی نویسنده) چشم‌گیرترند. بنابراین، تنها به این موارد بسنده کرده و از ذکر ارجاع‌های دیگر او به نوشته‌های خودش می‌گذریم:

● تخریب شخصیت آقاجنفی و حاج آقا

نورالله: حائری با استناد به مقاله انگلیسی خود، برخی از علمای اصفهان مانند آقاجنفی و حاج آقا نورالله اصفهانی را فئودال می‌خواند و می‌گوید که آنها فرصت‌طلبانه به انقلاب پیوستند و از سردار اسعد حمایت کردند. (یادداشت ۱۷۸، ص ۱۱۹)

نقد: تصویر درست از شخصیت آقاجنفی و حاج آقا نورالله را می‌توان با توجه به مدارک و اسناد موجود در دو کتاب «حکم نافذ آقاجنفی» و «اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی» به دست آورد. برای روشن شدن بحث در دو قسمت سخن خواهیم گفت:

اول) اعتبار آقاجنفی: مبارزه

خستگی ناپذیر ایشان، چه پیش از

۱. موسی نجفی، حکم نافذ آقاجنفی، ص ۱۳۰-۱۶۱.

۲. همان، ص ۴۷-۵۰.

از ترداد در دین نداریم؟

خامساً چه شاهد معتبری موجود است که ایشان به همراه آقا نورالله، فرصت طلبانه وارد گود مشروطه خواهی شد؟ در جریان عدالت خواهی و مهاجرت اعتراضی علمای تهران به قم، چه منفعتی علمای مهاجر به دست آمده بودند که اگر ایشان از اصفهان به قم نمی آمد، نمی توانست از آن بهره مند شود؟ از سوی دیگر در دوران استبداد صغیر، چرا حکم به وجوب برپایی مجلس شورا داد؟ آیا این امر نیز در شرایطی که فرجام آن مشخص نبود، فرصت طلبی بود؟
دوم) شخصیت برجسته حاج آقا نورالله اصفهانی:

روشن است که درباره ایشان مسئله به همین سادگی نیست. نخست آنکه، نویسنده درباره فرصت طلبی و فتوادل بودن ایشان، دلیل معتبری ندارد و سخن کسانی که تقوا و صداقتی ندارند، بی ارزش بوده و تمسک به آنها نه تنها تحلیلی مخدوش و سست به همراه دارد، از منظر

از تأسیس شرکت هایی چون «شرکت بزرگ اسلامی» در اصفهان را فراموش نمود و اهتمام ایشان را در بنیان گذاری «سیاست تحریم اقتصادی غرب» نادیده انگاشت؟ آیا این سیاست، انحصارگرایی و به طمع مال اندوزی بود؟ اگر چنین است آیا همکاری با بیگانه، نمی توانست سود بیشتری را برای او به ارمغان بیاورد؟ حال آنکه، ایشان خواستار استفاده نکردن از کالای خارجی در جهت رونق اقتصادی ایران بود.^۱

رابعاً آیا حائری که نه منابع چندانی بر ضد آقانجفی دارد و نه آنکه منابع مورد اتکای وی بی غرض و مورد اعتمادند، نباید حداقل احتمال می داد که کسانی، جو را علیه ایشان غبار آلود کرده اند؟ آیا مبارزه پدر و خود ایشان با بابی گری نمی توانست چنین جوی بر ضد ایشان درست نماید؟ آیا اگر ایشان از روی اغراض شخصی، کسانی را به اتهام بابی گری قلع و قمع نمود، آیا کسانی مانند مرحوم نائینی که ایشان را از نزدیک می شناختند، نباید متعرض جفاکاری فرضی وی باشند؟ یا آنکه اساساً هر نوع بدعت زدایی مردود است و حکم

۱. همان، ص ۸۲-۹۰.

۲. همان، ص ۱۶۵-۱۷۸.

۳. همان، ص ۱۹۱-۲۱۱.

دین و انسانیت، جرمی نابخشدنی در درگاه خداست.

ثانیاً کسی که از طرف مراجع نجف - که حائری خود آنها را بی غرض می خواند - پس از فتح تهران به عنوان مجتهد طراز اول به مجلس معرفی شده است^۱، می توان به راحتی مستحق چنین عناوینی دانست؟

آیا قیام بزرگ ایشان در دوران رضاخانی، و سرانجام شهادتش با فرصت طلب بودن، فتودال و دنیاطلبی سازگار است؟

رابعاً چه فرصتی می توانست برای ایشان در نوشتن رساله «مکالمات مقیم و مسافر» در دفاع از مشروطه در دوران استبداد صغیر وجود داشته باشد؟^۲ آیا استبدادستیزی و ستم سوزی وی در دوران ظل السلطان و در افتادن با چنین دژخیمی، برای ایشان با مبارزه در کوران استبداد صغیر دوران رضاخانی تفاوت ماهوی داشت؟ آیا مشارکت فعال و نقش اساسی ایشان در تأسیس شرکت اسلامی و پایه ریزی سیاست نوین برای مبارزه با استعمار خارجی^۳، می تواند در جهت سودجویی شخصی او باشد؟ اگر چنین

است، آیا یاری امتیازخواهان بیگانه نمی توانست برای او سود بیشتری به ارمغان بیاورد؟ آیا چنین شخصیتی می تواند با سهام خواهان جدید سرسازگاری نشان دهد؟ اگر چنین بود چه فرصتی بهتر از شرکت وی در مجلس به عنوان مجتهد طراز اول برای فرصت طلبی وجود داشت؟ آیا نمی توانست با دیگر فرصت جویان هم پیاله شود تا ناگزیر نباشد به سبب نابه سامانی شرایط و حفظ جان خود برای چند سال به عتبات سفر کند و از فرصت نمایندگی مراجع در مجلس بهره مند نگردد^۴.

خامساً چگونه می توان باور نمود، شخصیت هایی که در تحلیل و گزارش حائری؛ فتودال، فرصت طلب، اهل احتکار و ... معرفی شده اند، آن قدر در میان مردم ارج و منزلت داشته باشند که حتی به هنگام وفاتشان نیز، سیل جوشان مردم در غم

۱. موسی نجفی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا

نورالله اصفهانی، ص ۲۰۲-۲۰۴.

۲. همان، ص ۳۵۳-۳۹۱.

۳. همان، ص ۳۵۳.

۴. همان، ص ۲۰۲-۲۰۴.

پادشاهان ایران یا عراق باشد...؛ بلکه ما آگاه هستیم که نام برده به رغم بی‌علاقگی دستگاه رضاشاه به علما و روحانی‌گری، پیوند دوستی خود را هم چنان با رضاشاه ادامه داد». (ص ۱۹۵)

نقده نویسنده بدون آوردن مدرک، در سراسر کتاب خود بی‌مهری خاصی نسبت به آیت‌الله سیدمحمدکاظم یزدی روا می‌دارد و جدّ خود، آیت‌الله حائری را نیز گویا به علت شاگردی مرحوم یزدی و هم‌مشرّب بودن با ایشان از این بی‌مهری بی‌نصیب نمی‌گذارد و به اسناد استبدادستیزی مرحوم یزدی توجه نمی‌کند. در نقد این گزارش حائری، چند نکته را متذکر می‌شویم:

اول: جناب شیخ مهدی غروی نائینی، فرزند علامه نائینی برخلاف تحلیل نویسنده که معتقد است، علامه نائینی از سیاست کناره گرفت و برخلاف علتی که ذکر می‌کند در این رابطه می‌گوید:

«کناره‌گیری از مشروطیت با کناره‌گیری

حبل‌المتین نیز نتوانسته است از آن درگذرد و عَزاداری این دو شخصیت را وصف ناشدنی گزارش می‌کند^۱.

● انزوای آیت‌الله نائینی و دوستی ایشان با دولت‌های ایران و عراق؛

الف) کناره‌جویی آیت‌الله نائینی از جریان‌های رایج، مدتی پس از فتح تهران به وسیله مشروطه‌خواهان در اثر حملات پشتیبانان رژیم محمدعلی شاه به ویژه جناح سید محمد کاظم را به نقل خود از برادر نائینی می‌آورد (یادداشت ۶۹، ص ۱۶۷).

نویسنده قائل است که علامه «نائینی پس از آن‌که از سیاست کناره جست، زندگی علمی خود را به صورت مستقلی دنبال کرد» (ص ۱۶۷)، هم‌چنان‌که معتقد است در دوره رضاخان و ملّک‌فیصل، «رفتار و برخورد وی با دولت‌های ایران و عراق، بدون چندان توجهی به گام‌های ضد روحانی و یا ضد آزادی و ملی‌سیاستگران وقت، کاملاً دوستانه بود. در حال حاضر، ما هیچ‌گونه سندی در دست نداریم که گزارشگر از فعالیت نائینی بر ضد یکی از

۱. حبل‌المتین، ۲ شوال ۱۳۳۲ق، ص ۲۰، نقل از حکم نافذ آقاجنی، ص ۲۳۳؛ حبل‌المتین، ۱۳۰۶ش، نقل از همان، ص ۳۰۶.

هشدار دادند، اما رضاخان به هیچ یک از این تلگراف‌ها پاسخ نداد و راه خود را می‌رفت و گوش به فرمان ارباب خودش بود.»

شیخ مهدی نائینی سپس به جریان جلسه علامه نائینی، مرحوم اصفهانی و آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی در عتبات و پیام شفاهی ایشان به وسیله آیت‌الله بروجردی به رضاشاه اشاره می‌کند که وی هیچ وقعی به آنها نهد.^۱

دوم: آقا شیخ عبدالرسول خالصی در سوگ علامه نائینی، اندوه عمیق خود را از جداسازی دین و سیاست نشان می‌دهد: «در عصری هستیم که متفکران و دانشمندان، باب اجتهاد را باید باز نگهدارند. عصری که به مجتهدان و مقلدان خردمند و دانشمند، سخت نیاز است که با افکار و آرای صحیح خود، ... دست کسانی را که به کژراهه می‌روند و بر دین و اهل دین یورش می‌برند، کوتاه و قطع کنند، زیرا

«کناره‌گیری از مشروطیت با کناره‌گیری از سیاست فرق می‌کند. بله، مرحوم نائینی پس از انحراف مشروطیت و به شهادت رسیدن شیخ فضل‌الله نوری از هواداری و پشتیبانی مشروطیت دست برداشت، ولی این‌که از سیاست دست بردارد، خیر، این چنین نبوده؛ گواه بر این، موضع‌گیری‌های ایشان در برابر کارهای ناشایست و خلاف اسلام رضاخان است. از جمله در قضیه کشف حجاب، برداشتن عمامه از سر روحانیان و کوتاه کردن لباس آنان، جلوگیری از برپایی مجلس روضه و وعظ و اجتماع در مساجد و بستن در مساجد، رواج منکرات، سرکوبی خونین مردمان مسلمان که در مسجد گوهرشاد علیه کشف حجاب گرد آمده بودند، تبعید حاج آقا حسین قمی، دستگیری آیت‌الله زاده خراسانی و آوردن ایشان بدون لباس و عمامه به تهران و ... علامه نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی، تلگراف‌های فراوانی به رضاخان مخابره کردند و علیه این نابسامانی‌ها و کارهای خلاف به وی

۱. مصاحبه با شیخ مهدی نائینی، مجله حوزه، ویژه‌نامه علامه نائینی، ش ۷۶ و ۷۷، ص ۱۸-۱۹.

تحلیل باشد؟ آیا می‌توان اشعار طعنه‌آمیز ملک‌الشعراء بهار و سروده‌های میرزاده عشقی در روزنامه فکاهی قرن بیستم را درباره شکست جمهوری خواهی رضاخان نادیده گرفت؟^۱

پنجم: آیا می‌توان تردیدهای فراوان آن دوره را نسبت به داستان "تمثال" نادیده گرفت؟ مگر اشعار "نسیم سبا" فراموش شده است که سرود:

هست این تمثال از بهر فریب
مگر آنها کشف گردد عنقریب
ثالثاً باشد نجف دست عدو
هست این تمثال هم، تمهید او
هر چه آید هدیه از آن سرزمین

مردمان هستند از آن بابت ظنین^۲
ششم: آیا تحریم روحانیان تهران به شرکت مردم در جشن تمثال فراموش می‌شود؟^۳ آیا مرحوم نائینی با آن‌همه سوابق مبارزاتی و زیرکی سیاسی، اساساً

آنان می‌خواهند مردان دین را از سیاست کنار بگذارند و خانه‌نشین کنند و آنان را به مسجد و محراب و تدریس در حوزه‌های دینی، منحصر سازند...^۴

سوم: آیا تبعید علمای عراق، از جمله مرحوم نائینی موافقت با حکومت عراق بود؟ آیا سیاست مداخله ایشان در سیاست - متناسب با هر دوره‌ای - پس از مهاجرت تغییر کرده است؟!^۵

چهارم: آیا شکست رضاخان در مسئله جمهوری، حاصل حمایت آیت‌الله حائری، علمای تبعیدی و از جمله کسی مانند مرحوم نائینی نبود؟ آیا عدول رضاخان در اثر فشار ایشان و همراهی با دیگر مخالفت‌ها نبود؟^۶ آیا تشکیل جلسه‌های سری در منزل حاج شیخ عبدالکریم و تصمیم بر منصرف کردن رضاخان بر این امر دلالت ندارد؟ (یادداشت ۱۵۹، ص ۱۸۸) اگر رضاخان می‌توانست ایشان را درباره مسئله جمهوری راضی کند، آیا از آن دست برمی‌داشت؟ آیا تبلیغ مخالفان رضاخان، نسبت به شکست رضاخان در جریان جمهوری نمی‌تواند، مؤیدی بر این

۱. همان، ص ۶۶.

۲. اسماعیل اسماعیلی، «نائینی در برابر استبداد»، مجله حوزه، ش ۷۶ و ۷۷، ص ۲۵۶-۲۵۳.

۳. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله، ج ۳، ص ۳۷-۴۲.

۴. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله، ج ۳، ص ۲۷.

۵. تشیع و مشروطیت، همان، ص ۱۹۲.

وابسته‌ای را کسی منکر است؟ آیا معقول نیست که رضاخان نیز با خط‌گیری از اربابان انگلیسی خود و با پشتیبانی آنان، علما را پشتیبان خود جلوه دهد؟ اگر چنین است، چه کسی بهتر از مرحوم نائینی برای این مورد مناسب‌تر است؟

نهم: در نقد گزارش تمثال و نامه مربوط باید گفت: اولاً حائری به‌رغم آن‌که از زبان دولت‌آبادی اشاره می‌کند که سردار رفعت برای بهره‌برداری تبلیغاتی به سود سردار سپه، علما را تا عراق همراهی نمود، این سخن را از او نقل نمی‌کند که فضایای مراسم استقبال از تمثال مقدس از پیش طراحی شده بود و نیز درباره این مسئله سکوت اختیار می‌کند که دولت‌آبادی هیچ اشاره‌ای به نامه مرحوم نائینی نمی‌کند.^۲

ثانیاً به‌رغم اشاره به فرستاده شدن تمثال مقدس از زبان عبدالله مستوفی، این نکته را از او یادآور نمی‌شود که وی فرستنده تمثال را کلیددار آستانه نجف می‌داند به گونه‌ای که وی خواسته، بود نامش در نامه ارسالی قید شود تا انعام

ممکن است در سمت و سوی دیگری از علمای تهران و در جهت حمایت از رضاخان سیر کند؟

هفتم: آیا شکست رضاخان در مسئله جمهوری، او را به تظاهرهای دینی و تبلیغاتی مانند داستان تمثال سوق نداد؟ آیا چنین امری که مورد اشکال جدی و دارای ابهام‌های فراوان است، می‌تواند شاهدی بر پشتیبانی مرحوم نائینی از رضاخان باشد؟ آیا تکذیب‌های فرزند ایشان ارزش تاریخی ندارد؟ - البته ایشان جریان تمثال را مستقیماً تکذیب نکرده، اما روحیه دژخیم‌ستیزی که از ایشان نقل می‌کند، تحلیل نهایی حائری را مورد سؤال قرار می‌دهد - و آیا گزارش مخالفت‌های مکرر مرحوم نائینی از زبان فرزند ایشان گویا نیست؟

هشتم: نامه‌ای که در داستان تمثال مطرح شد، به احتمال زیاد از روزنامه‌های «ستاره ایران» و «شفق سرخ» که طرف‌دار رضاخان بودند، نقل شده است.^۱ اگر چنین باشد، آیا می‌توان به آن‌ها تمسک جست؟ یا آن‌که منکر قدرت تبلیغی رضاخان هستیم و طرف‌داری چنین روزنامه‌های

۱. اسماعیل اسماعیلی؛ همان، ص ۲۵۸.

۲. بحی دولت‌آبادی، جات بحی، ج ۴، ص ۲۹۲.

شیرین‌تری از سردار سپه نصیب او شود.^۱
ثالثاً چرا این نامه بدون تاریخ و امضاست؟^۲ آیا مرحوم نائینی، چنین نامه مهمی را بی تاریخ و امضا می‌آورد؟

رابعاً چرا سخنی از تأیید نامه از سوی مرحوم اصفهانی و دیگر علمای مهاجری که با مرحوم نائینی به عراق بازگشتند، نیست؟

نتیجه: با این توضیحات می‌توان دریافت که اگر گاهی از سوی برخی افراد مورد اعتماد نقل می‌شود که ایشان در اواخر از سیاست کناره گرفت؛ به معنای آن است که نوعی سیاست و مصلحت سیاسی در سکوت مقطعی بوده است، ولی نه آن‌که در برابر دژخیم پهلوی یا دیگر ستم‌پیشه‌گان، آیین دوستی پیش گرفته و ماماشات نماید؛ چنان‌که شیخ مهدی نائینی، موارد متعددی از مبارزه ایشان را بر ضد دین‌سنیزی نقل نموده‌اند.

(ب) به نقل از برادر مرحوم حائری، پرهیز آیت‌الله نائینی از دیدن آقا شیخ حسین یزدی به علت ترس از پیش آمدن دویاره بحث مشروطه بود.
(یادداشت ۱۸۵، ص ۱۹۶)

نقد: مرحوم شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء - شاگرد علامه نائینی - دوران جنگ جهانی اول را که در آن تا سال ۱۳۴۰ هـ.ق، راه‌ها قطع و سایر خرابی‌ها پدیدار بود، دورانی معرفی می‌کند که «در طول این مدت، مرحوم آیت‌الله نائینی (رضوان‌الله علیه) از مردم به دور بود و تنها به تدریس و عبادت اشتغال داشت»؛ آن‌گاه نسبت به دوران زعامت و رسیدن ایشان به مقام مرجعیت می‌فرماید: «فضلاً و مدرسان حوزه، دور ایشان گرد آمدند و از فضل و دانش وی استفاده می‌کردند. در این روزگار بود که دوستی بین ما بازگشت و از ایشان همان علاقه و صمیمیت گذشته ظاهر شد.»^۳ بنابراین، جایی برای مبالغه‌های حائری نمی‌ماند و تفاوت دوره‌های گوناگون نیز ظاهر می‌شود.

(ج) نقل منفرد نویسنده از پسر مرحوم نائینی، مبنی بر این‌که ایشان به سبب حفظ آبرو و موقعیت خود، به جمع‌آوری

۱. عبدالله ستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۶۱۴.

۲. حسین مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۲، ص ۳۹۷-۴۱.

۳. مجله حوزه، ویژه‌نامه علامه نائینی، ش ۷۶-۷۷، ص ۲۹.

دروغ و شایعه چرا؟ البته این داستان را پس از رحلت ایشان در ایران شنیدم که میرزای نائینی برای هر کتاب تنبیه الامّة، یک لیسه می‌داده و آنها را جمع‌آوری می‌کرده است! اصلاً چنین چیزی درست نیست، زیرا دست‌کم، باید من که هزینه‌های ایشان را ثبت می‌کردم از این موضوع با خبر می‌شدم.

وانگهی، مرحوم نائینی چنین بودجه‌ای نداشت. ایشان، گاه به‌خاطر همان شهریه‌ای که می‌داد، ماهی ۶۰۰ یا ۸۰۰ دینار مدیون می‌شد. از همه مهم‌تر، مگر در تنبیه الامّة، غیر از آیات قرآن، سخنان پیامبر ﷺ، حضرت علی و ائمه علیهم السلام چیزی آمده است که ایشان از آن منصرف شود و به جمع‌آوری آن پردازد... اگر نائینی این کتاب را جمع‌آوری کرده بود و دوست نمی‌داشت که از آن نامی برده شود، باید این شخصیت‌ها که به ایشان نزدیک و تا آخرین روزهای حیات همراه ایشان بودند، از قضیه جمع‌آوری کتاب آگاه می‌بودند و نامی از آن نمی‌بردند یا به علت جمع‌آوری

تنبیه الامّة دستور داد و به وسیله برادر زنش، میرزا محمود یزدی - که چاپ‌کننده کتاب بود - جمع‌آوری و به دجله ریخته شد. (یادداشت ۷۰، ص ۱۶۷ و یادداشت ۲۲، ص ۲۱۹-۲۲۰)

نقد: منابع متعددی اقدام به جمع‌آوری تنبیه الامّة را مطرح کرده‌اند.^۱ بی‌آن‌که بخواهیم مسأله جمع‌آوری تنبیه الامّة را مورد سؤال قرار دهیم، به نقد بیان حائری می‌پردازیم. علاوه بر نقل ایشان که به‌خودی خود، به سبب عنادهایی که در برابر علما از خود نشان داده است در درستی نقل و تحلیل‌ها اشکال وارد است، اعتبار چندانی نمی‌تواند داشته باشد و از جهت علمی نمی‌تواند مستندی معتبر شمرده شود. سخنان شیخ مهدی نائینی فرزند مرحوم نائینی، پاسخی خاص به چنین شبهه‌هایی است که در تحقیق تاریخی نمی‌تواند نادیده گرفته شود. ایشان در مورد عدم جمع‌آوری تنبیه الامّة و خرج نکردن مبالغ کلان در راه آن می‌گوید:

«این هم از داستان‌های شگفت تاریخ معاصر است. دستانی در کار بوده که چهره ایشان را مخدوش کنند و گرنه این همه

۱. رک: علی ابوالحسنی منذر، آخرین آواز فو، ص ۱۲۵.

از برادر آیت‌الله نائینی نکته‌ای مبنی بر تلگراف شادباش ایشان به رضا شاه به مناسبت رسیدن به پادشاهی، نقل می‌کند (یادداشت ۱۹۴، ص ۱۸۰).

ه) نویسنده هم‌چنین فقط سخن پسر مرحوم نائینی را (در نامه‌ای خصوصی به نویسنده) مطرح می‌کند که حاج میرزا علی نائینی (فرزند بزرگ مرحوم نائینی) «از رضاشاه دیدن کرده، نامه و هدایای نائینی را که عبارت بود از یک حلقه انگشتری و مقداری تربت کربلا به وی تقدیم کرد. به مناسبت اعیاد مذهبی نیز نائینی معمولاً تلگراف تبریک برای رضاشاه می‌فرستاد» (یادداشت ۱۸۲، ص ۱۹۵-۱۹۶).

نقد: در نقد آشکارتر این گزارش‌ها اولاً می‌توان به سخنان میرزامهدی، دیگر فرزند آیت‌الله نائینی تمسک جست که در مجله حوزه آمده است. وی این مطالب را چنین تکذیب می‌کند: «اینها، صددرصد دروغ است. اصلاً چنین چیزی نبوده است. مستأسفانه در این اواخر، آقای

اشاره می‌کردند و به تحلیل آن می‌پرداختند.»^۱

ثالثاً در تأیید سخنان ایشان می‌توان به بیان‌های مرحوم شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء تمسک جست. ایشان که شاگرد علامه نائینی بوده است می‌گویند که در جریان انقلاب مشروطه ایران، علمای نجف دو دسته شدند: برخی مانند خود ایشان، مصلحت را در عدم مداخله و عده‌ای مانند علامه نائینی، مصلحت را در مداخله می‌دیدند. ایشان در مورد انتشار تنبیه‌الامة، بسی آن‌که از مسئله مهم جمع‌آوری سخنی میان آورد، چنین گزارش می‌دهد: «انتشار این کتاب، بین روحانیت سر و صدایی به راه انداخت و بین من و ایشان در این موضوع، اختلاف نظر پدید آمد.»^۲

د) نویسنده، به‌رغم آن‌که می‌پذیرد مدرکی برای نزدیکی سردار سپه با مرحوم نائینی در دست نیست، می‌گوید: «هنگامی که نائینی در ایران در تبعید به سر می‌برد، مورد احترام سردار سپه قرار گرفت، گرچه مدرکی گویا و مستقیم در دست نیست...» (ص ۱۹۵) با این حال فقط

۱. مجله حوزه، ویژه‌نامه علامه نائینی، ش ۷۶-۷۷، ص ۲۰-۲۱.

۲. همان، ص ۲۸-۲۹.

دیانت را هدف هجمه خویش قرار داده به مدارا نشیند؛ هر چند این احتمال هست که در دوران نخست سردار سپه، دین‌خواهی ظاهری او حمایت‌هایی را جلب نموده باشد.

و) نویسنده داشتن رابطه خوب را در حد «رابطه دوستی» میان مرحوم آیت‌الله نائینی با ملک فیصل و ملک‌غازی فقط از زبان فرزند ایشان نقل گزارش می‌کند، به گونه‌ای که حتی در دوران بیماری خود «به‌عنوان میهمان ویژه ملک‌غازی به بغداد رفته، در یکی از کاخ‌های سلطنتی بزیست» و فقط در مورد پیوند ایشان با دولت عراق می‌گوید: در طبقات مرحوم آقابزرگ تهران اشاراتی رفته است، بی آن‌که سخنی از سطح روابط در آن منبع بگوید. (یادداشت ۱۸۳، ص ۱۹۶)

نقد: اولاً با توجه به سخنان پیشین میرزا مهدی، اشکال‌های کلی این گفته‌ها روشن شد. ثانیاً تصور رها کردن راهکارهای مناسب در هر دوره‌ای معقول نیست و ارتباط‌های حد‌اب شده با دولت حاکم،

عبدالهادی حائری این مطالب واهی و دروغ را به مرحوم نائینی نسبت داده، آن هم از زبان فرزند ایشان، مرحوم آقامیرزا علی نائینی که از اساس دروغ است؛ از این‌روی، برخی منسوبین به وزارت ارشاد شکایت کردند و وزارت ارشاد هم از چاپ و نشر دوباره کتاب وی جلوگیری کرد.

میرزامهدی نائینی در ادامه، دیدار برادر بزرگ‌تر خود با رضاخان را به اصرار مرحوم سید محمد بهبهانی، بی اطلاع از پدر و با تصمیم خود می‌داند که بعداً برایشان نقل می‌کند.^۱ ثانیاً، میرزامهدی نائینی به تلگراف‌های فراوانی اشاره می‌کند که از جانب مرحوم نائینی و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی برای رضاخان در مخالفت با اقدام‌های دین‌ستیزانه او فرستاده شده است، اما وی به آن‌ها بی‌اعتنایی می‌کند.^۲

ثالثاً، مرحوم نائینی که سال‌ها با ستم و دین‌گریزی مبارزه کرده است و حتی بنا به تحلیل عبدالهادی حائری با سخنان دینی به جدال با کسی چون شیخ فضل‌الله می‌رود، آیا رواست با کسی که اساس

۱. همان، ص ۱۹.

۲. همان.

نمی‌تواند از کسی که در منصب مرجعیت است، دور از انتظار باشد و مصلحت‌سنجی در هر دوره‌ای، اقتضای خاص خودش را دارد؛ اما شکلی که ایشان از روابط ترسیم می‌کند، چنان با عزت نفس مرحوم نائینی در تضاد است که تصور اقامت دلبخواهانه وی در قصر، تصویری دور از انتظار است.

ثالثاً در تأیید سخن بالا باید افزود که شیخ مهدی نائینی، علی‌رغم آن‌که می‌گوید «پزشکان بغداد (خصوصی و دولتی) از سوی ملک فیصل برای معالجه ایشان فرستاده می‌شدند^۱»، هیچ اشاره‌ای به عیادت ملک فیصل از ایشان نمی‌کند. در ضمن، روشن است که فرستادن پزشک از سوی دربار برای مقام مرجعیت، چیزی طبیعی است و نمی‌تواند به معنای «پیوند دوستی» تفسیر شود. رابعاً جناب شیخ مهدی نائینی، درباره بیماری دوم ایشان و بستری شدن در بغداد - بر خلاف بیان حائری که می‌گوید: «این بار نائینی به عنوان میهمان ویژه ملک غازی به بغداد رفته در یکی از کاخ‌های سلطنتی بزیست» - نیز می‌گویند: «آقا سیدباقر بلاط از اهالی

کاظمیه و رئیس دفتر دربار ملک غازی که از مریدان مرحوم والد (دقت شود) بود، منزلی در العوازیه بغداد برای ساکن شدن ایشان تعیین کرد.» ایشان در ادامه از استقبال شایانی از علامه نائینی خبر می‌دهد که حدود «دویست اتومبیل»، حامل شخصیت‌های گوناگون و از جمله نمایندگان دو مجلس، رؤسای دو مجلس، تعدادی از وزرا به استقبال ایشان آمده بودند. حکایت ایشان به جای آن‌که بیان‌گر «پیوند دوستی» باشد، نشان موقعیت سیاسی ایشان است و خود دلیلی بر دخالت تأثیرگذارشان در افق سیاست است؛ چنان‌که رجال سیاسی، خود را به چنین استقبالی مجبور کرده‌اند.

ج. ارجاع به برخی منابع عربی و فارسی

۱. استناد به نوشته‌های کسروی؛ روشن است شخصیتی ضد دین، ضد روحانیت و نهایتاً مرتد مانند کسروی^۲، کسی نیست که درباره روحانیان و نهضتی که حاصل

۱. همان، ش ۷۶-۷۷، ص ۲۲.

۲. رک: نیمه پنهان، ج ۴، ص ۳۹-۷۴.

نامدار؛ (یادداشت ۱۲۴، ص ۱۷۹)
- آگاهی ناپسندۀ علما از مشروطه؛

(یادداشت ۲۰۲، ص ۱۲۵)

- نویسنده از قول کسروی، جاه طلبی
پیشنمازان تبریز در جریان مشروطه را، نقل
و پایه برخی تحلیل های خود قرار می دهد؛
(یادداشت ۲۳۱، ص ۱۳۵)

- دوران استبداد صغیر را دوران
محبوبیت سید کاظم یزدی و شیخ فضل الله
را علیه آیت الله طباطبائی و آیت الله بهبهانی
می خواند و می گوید که آخوند و
مشروطه خواهان پیرو او از جمله مرحوم
نسائینی مورد تمسخر و حمله پیروان
استبدادخواه مرحوم یزدی قرار گرفته
بودند؛ (یادداشت ۱۴، ص ۲۳۷)

- ذکر تحلیل کسروی مبنی بر این که دو
سید از اول به همراه آیت الله طباطبایی به
دنبال مشروطه، قانون و مجلس بودند، ولی
می خواستند به تدریج پیش بروند؛
(یادداشت ۱۲۳، ص ۱۰۴) هر چند اشاره
می کند که کسروی، ضد این تحلیل را هم
دارد؛ (یادداشت ۱۲۴، ص ۱۰۴)

- نامه درخواست مجلس، عدالت خانه
و انجمن به وسیله آیت الله طباطبایی در

جان فشانی های آنان است، بتواند مورد
اعتماد محقق بی غرض قرار گیرد. استناد
به نوشتارهای کسروی، بخشی از
استادهای ست حائری است. هر چند
برخی استنادهای او به نوشته های
کسروی، همانند دیگر استنادهایش در
حوزه مسایل تاریخ عمومی و عادی است،
نشان دهنده گوشه ای از اتکای فراوان او به
کتاب دست دومی می باشد که جهت دار و
خط دهنده به تحلیل گران تاریخ است؛
تحلیل هایی که بسیاری از آنها، حاصل
فرایند سکولاریزه کردن ایران پس از
مشروطه است. چنان که وی علما را دارای
آگاهی بسنده ای از مشروطه نمی داند و با
این تصویر در صدد روشنفکر نمایاندن
آیت الله سید محمد طباطبایی و برتر نهادن
نقش روشنفکری ایشان در میان علما است
و از سوی دیگر تلاش می کند امثال
شیخ فضل الله نوری را مخالف با
نوخوانانی مانند طالباف قرار دهد و به
دنبال القای همکاری علما با دستگاه
استبداد می باشد:

- وصف حاج آقا محسن عراقی با
عناوینی مانند استبدادخواه و فئودال

(امضای نامه‌های دولت توسط میرزا محسن حسینی)؛ (یادداشت ۴۴، ص ۱۶۱)
- توسل برخی روحانیان (با تحریک صمدخان) به انگلیس و روس مبنی بر درخواست بازگشت محمدعلی شاه.
(یادداشت ۴۹، ص ۱۶۲)

۲. استناد به نوشته‌های تقی‌زاده؛ تقی‌زاده، دین‌گریز و سکولاری است که با فرصت‌طلبی از دست‌رنج روحانیان در پیروزی انقلاب مشروطه به خوبی بهره برد و پس از آن هم در خدمت دودمان پهلوی قرار گرفت و برای چند دوره رئیس مجلس سنا گردید. داوری با خواننده است که چنین فردی، چه تحلیل بی‌غرضانه‌ای می‌تواند در مورد انقلاب روحانی مشروطه داشته باشد؟ حائری در نوشتار خود در بیش‌تر مطالب به نوشته‌های او استناد می‌کند و آن‌ها نیز گویای این است که تحقیق او تا چه اندازه می‌تواند مورد اعتماد تحلیل‌گران و محققان باشد:

- از تقی‌زاده نقل می‌کند که مردم در آغاز نهضت در رهبران مذهبی مشروطه تأثیر گذاشتند و از این روی، علما ناگزیر

نامه‌ای به مظفرالدین‌شاه؛ (یادداشت ۱۱۹، ص ۱۰۳)

- نامه آیت‌الله طباطبائی به عین‌الدوله مبنی بر درخواست تأسیس مجلس؛
(یادداشت ۱۲۰، ص ۱۰۴)

- درخواست آیت‌الله طباطبائی از شاه و صدراعظم برای تأسیس مجلس؛
(یادداشت ۱۱۴، ص ۱۰۲)

- شروع مبارزات جدی مرحوم طباطبائی پس از شروع همکاری ایشان با مرحوم بهبهانی؛ (یادداشت ۱۱۳، ص ۱۰۲)
- زبان‌بار خواندن دخالت شیخ‌فضل‌الله در دید علما؛ (یادداشت ۲۵، ص ۱۵۷)

- مخالفت علمای شریعت‌خواه با اصل برابری (اصل ۸ متمم)؛ (یادداشت ۱۰۳، ص ۳۱۷)

- تکفیر طالب‌اف و تحریم کتاب‌هایش از سوی شیخ‌فضل‌الله نسوری؛
(یادداشت ۱۶۰، ص ۵۱)

- ابراز مخالفت نمایندگان تبریز با قانون‌گذاری شریعت‌مدار؛ (یادداشت ۲۸، ص ۱۵۷)

- پیوستن برخی علمای عراق به دولت ایران برای مبارزه با علمای مبارز با روسیه

۳. استناد به نوشته‌های دولت‌آبادی، نوشته‌های یحیی دولت‌آبادی دیگر منبع عبدالهادی حائری است؛ مستندی که رایحه آخوندستیزی آن، مشام بی‌ذوق‌ها را نیز آکنده می‌کند.

● سیاست و آیت‌الله حائری: عبدالهادی حائری از دیدگاه خود، موضع میانه‌ای نسبت به برخورد جدش آیت‌الله حائری برگزیده است. از دیدگاه او، آیت‌الله حائری به‌رغم هم‌دردی با همکاران خود، خیزش همه‌گیری را به نفع آنان رهبری نکرد. وی از قول یحیی دولت‌آبادی ذکر می‌کند که ایشان تنها یک دیدار رسمی با علمای مهاجر داشته است. به هر حال می‌توان دریافت که گفته دولت‌آبادی و خالصی‌زاده، سخن فرد مورد اعتمادی چون مرحوم علامه تهرانی را - که می‌گوید علما در قم میهمان آیت‌الله حائری بودند - در حاشیه قرار می‌دهد؛ (یادداشت ۱۳۴، ص ۱۸۱)

نقد: حاج سیدعلی نقی نقوی، شاگرد مرحوم نائینی درباره استقبال آیت‌الله حائری و طبقه‌های گوناگون مردم از علمای مهاجر می‌گوید: «آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (مؤسس حوزه

شدند تا برخی خواسته‌های مردم را در میان مقاصد خود بگنجانند؛ (یادداشت ۲۱۳، ص ۱۲۸)

- نویسنده از قول تقی‌زاده - که حداقل به علت اختلاف مشرب و تضاد سیاسی اعتقادی او با مرحوم آیت‌الله بهبانی شهرت داشت، اتهامش به قتل ایشان عادی جلوه نمود - نقل می‌کند که ایشان قدرت طلب و ثروت‌جو بوده است؛ (یادداشت ۲۳۰، ص ۱۳۴)

- حائری از نوشتار وی ذکر می‌کند که مرحوم نائینی، خلفای چهارگانه را به یک چشم داوری کرده و حکومت همه آنها را ولایتیه خوانده است. آنگاه برای توجیه بیان مرحوم نائینی، نیاز به همکاری با حکومت عثمانی و مشروطه جوان آن را مطرح می‌کند؛ (یادداشت ۲۵، ص ۲۴۳)

- پیشنهاد میرزا صادق آقا (عالم تبریزی) برای استعمال اصل واژه کنستیتوسیون به جای تعبیر «مشروطه»، تا به دست علما تحریف نشود. (یادداشت ۵۶، ص ۲۵۳)

ایجاد ناراحتی به وسیله دولت بریتانیا برای علما؛ (یادداشت ۱۳۰، ص ۱۸۰)

دولت آبادی برخلاف مکی و مستوفی بر آن است که شمشیر منسوب به حضرت عباس (ع) از عتبات برای سردار سپه ارسال شد؛ (یادداشت ۱۷۰، ص ۱۹۲)

● نفوذ پان‌اسلامیسم در علما: از قول یحیی دولت‌آبادی، میرزا ابوالحسن (شیخ الرئیس قاجار) را از جمله کسانی می‌داند که به پان‌اسلامیسم اسدآبادی پیوست (یادداشت ۹۷، ص ۹۹) و در مورد وی نقل می‌کند: او صریحاً اعلام کرده که وظیفه همه مسلمانان این است که «خلیفه عثمانی» را مرکز دنیای اسلام بدانند.

نقد: حائری با این بیان‌ها به همراه ابهام‌هایی که در سخنان خود نهاده است، نمی‌تواند تحلیلی شفاف از نفوذ پان‌اسلامیسم در میان رجال ایرانی ارائه دهد؛ همان‌گونه که چند سطر بعد نفوذ پان‌اسلامیسم در علما و مراجع تقلید بزرگ شیعه، مانند آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله مازندرانی را ادعا می‌کند و حاصل دیدار

علمیه قم)، روحانیت، تجار، کسبه و اعیان از ایشان استقبال کردند و مورد تکریم و تعظیم قرار دادند. فقید سعید (مرحوم نائینی) ... در حوزه قم، مشغول تدریس فقه و اصول گردید و در صحن مطهر در مکان آقای آیت‌الله حائری یزدی به نماز جماعت پرداخت. مرحوم حاج شیخ، نسبت به مرحوم میرزا احترام و محبت فوق‌العاده قائل بود، زیرا دوستی ایشان از سامرا سر منشأ می‌گرفت و در مجلس درس مرحوم میرزای شیرازی با ایشان شرکت داشتند و صمیمیت از آن جا آغاز شده بود. مرحوم حاج شیخ، دروس خود را تعطیل کرده بود و تا زمانی که میرزای نائینی در قم تشریف داشت، درس و بحث منحصر به ایشان بود و می‌گفت: همه فضلا و طلاب باید از وجود ایشان استفاده کنند.^۱

انتظار سطح بالای علمای مهاجر از مرحوم حائری که گمان می‌کردند با سردار سپه بی‌ارتباط نیست؛ (یادداشت ۱۳۱، ص ۱۸۰)

اشاره به انتظار علمای مهاجر از احمد شاه درباره اعلام اعتصاب عمومی در برابر

۱. مجله حوزه، ویژه‌نامه علامه نائینی، ش ۷۶ و ۷۷، ص ۷۶.

نمی‌توان از سخنان او بیش از شعار و تلقین تأثیر سید جمال - از راه تکرار تأثیرگذاری - چیز دیگر در آورد.

۴. **استناد به نوشته‌های ملک‌زاده، سناتور ملک‌زاده، وابسته دربار پهلوی، دیگر شخصیتی است که مورد اٹکا و ارجاع فراوان حائری است.** باید از او پرسید که سرّ ارجاع فراوان به این‌گونه کتاب‌ها چیست؟ باید پاسخ دهد گذشته از مطالبی عادی که به او ارجاع می‌دهد، علت اٹکایش به نقل‌های ملک‌زاده درباره شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله آقاجفی، آیت‌الله سیدکاظم یزدی و شیخ فضل‌الله و کیفیت مخالفت‌های شیخ با انحراف‌های مشروطه چیست؟ موارد زیر برخی از ارجاع‌های حائری به ملک‌زاده است:

- نویسنده از قول ملک‌زاده نقل می‌کند که باور عمومی بر این بود که آقاجفی به احتکار غلّه دست زده و حاجی محمد جعفر شهردار اصفهان به او انتقاد کرده است و آقاجفی در اقدامی تلافی‌جویانه او را به اتهام بابی‌گری، تنبیه نموده است. (یادداشت ۶، ص ۱۵۴) پاسخ این‌گونه شبهه‌افکنی‌ها روشن شد؛

ایشان با ضیاء بیک را اعلام لزوم اتحاد ایران و عثمانی می‌دانند. آیا سخن از اتحاد می‌تواند بیانی شفاف از کیفیت نفوذ پان‌اسلامیسم در رجال ایرانی باشد؟

● **نسفوذ اسدآبادی: آغاز مکاتبه اسدآبادی با مرحوم میرزای شیرازی پس از جریان تنباکو؛ (یادداشت ۸۶، ص ۹۶).**
نقد: تلاش حائری بر این است که نفوذ اسدآبادی را در علما بزرگ جلوه دهد. از جمله به مکاتبه‌های او با علما در واقعه رژی اشاره می‌کند و به جهت زمینه‌سازی برای پذیرش تأثیرش در علما چنین گزارش می‌کند که «استدلال‌های خود را بر پایه مذهب بنا نهاده» بود، (ص ۹۶) اما همین نقل او از دولت‌آبادی می‌تواند، پایه بسیاری از تحلیل‌های او را در هم ریزد؛ چرا که دیگر نمی‌تواند ثابت‌کننده تأثیر او بر میرزای شیرازی در جریان تحریم تنباکو باشد و از سوی دیگر، خطاب او به علما در مقاله‌ها و نامه‌هایش به خودی خود بیانگر تأثیر او در میان علما نیست. علاوه بر این، همان‌گونه که نقل می‌کند، «در ایران متهم به بابی‌گری و به اتهام باورهای ناهنجار در ترکیه، افغانستان و هندوستان دچار مشکلاتی گردید.» (ص ۹۶) بنابراین،

- مخالفت‌های شیخ با آزادی؛
(یادداشت ۵۱، ص ۲۹۹-۳۰۰)
- مخالفت شیخ با مسئله برابری و وجود
اختلاف احکام در اسلام؛ (یادداشت ۶۶،
ص ۳۰۴ و یادداشت ۶۹، ص ۳۰۵)
- عدم وفای به عهد محمدعلی شاه به
اقامه نظام مشروطه (در نامه به سپهدار
اعظم)؛ (یادداشت ۱۷۱، ص ۱۱۸).

۵. **استناد به نوشته‌های ناظم‌الاسلام:** «تاریخ
بیداری ایرانیان» کتابی است که روحیه
روحانیت‌ستیزی و تخریب روحانیان در آن
موج می‌زند. از همین روی کسی مانند
«سعیدی سیرجانی» که سال‌ها به دربار
پهلوی خدمت کرده بود، به چاپ این کتاب
اهتمام نمود. نویسنده کتاب «تشیع و
مشروطیت» موارد فراوانی از مطالب
مربوط به مرحوم آیت‌الله سیدمحمد
طباطبایی را به نوشته ناظم‌الاسلام ارجاع
می‌دهد؛ مطالبی که - گذشته از
تاریخ‌نویسی‌های عادی - عمدتاً می‌تواند از

- حمله شدید جناح مرحوم سید کاظم
یزدی در جایگاه پشتیبانان محمد علی شاه
به مشروطه‌خواهان نجف. حائری به
تلگراف‌های متعددی از علمای مؤید رژیم
استبدادی در هواخواهی از آن رژیم اشاره
می‌کند که ملک‌زاده در کتاب خود آورده
است؛ (یادداشت ۶۸، ص ۱۶۷)

- اشاره به پیوند مرحوم طباطبایی با
فراماسونری؛ (یادداشت ۱۰۹، ص ۱۰۲)
- شیخ اسدالله مامقانی از طرف آخوند
خراسانی برای تماس با آزادی‌خواهان
ایرانی ساکن در استانبول به آنجا رفت؛
(یادداشت ۱۴۹، ص ۱۱۲)

- برخی، فلک کردن میرزا محمدرضا
کرمانی به وسیله ظفرالسلطنه را از جمله
عوامل مشروطه دانسته‌اند؛
(یادداشت ۱۶۰، ص ۵۱)

- اتهام شیخ هادی نجم‌آبادی به
بابی‌گری؛ (یادداشت ۷۸، ص ۹۵)
- تحریم قانون‌گذاری به وسیله مرحوم
شیخ فضل‌الله نوری؛ (یادداشت ۳، ص ۲۷۸ و
یادداشت‌های ۲۸ و ۳۰-۳۱، ص ۲۹۱)

- مخالفت شیخ با دخالت عامه در
حسیبه؛ (یادداشت ۲۳، ص ۲۸۶)

۱. برای مطالعه خلاصه‌ای از زندگی‌نامه و میزان
خیانت‌های او به عالم روشنفکری رک: نیمه پنهان:
سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست، ج ۴، ص ۹۳-۱۳۰.

آیت‌الله طباطبایی را یادآور می‌شود.
 - پیوند مرحوم طباطبایی با انجمن مخفی ایران و آشنایی با اصول نوگرایی؛ (یادداشت ۱۱۱، ص ۱۰۲)
 - مرحوم سید محمد طباطبائی در اخلاق شاگرد شیخ هادی نجم‌آبادی بود؛ (یادداشت ۱۰۸، ص ۱۰۲)
 - درخواست تأسیس مجلس عدالت‌خانه به وسیله مرحوم طباطبایی؛ (یادداشت ۱۱۴، ص ۱۰۲ و یادداشت ۱۱۹، ص ۱۰۴)
 - مرحوم طباطبائی تصریح می‌کند که مشروطه «در میان مردمی می‌تواند برقرار باشد که معنی ملیت را بفهمند و با سواد و معلومات باشند و نه مناسب اوضاع ایران در آن زمان؛ (یادداشت ۱۲۲، ص ۱۰۵)
 - مرحوم طباطبائی به هدف خود اشاره می‌کند که به دنبال تأسیس مجلسی ضد ظلم است، نه در پی مشروطه یا جمهوری؛ (یادداشت ۱۲۱، ص ۱۰۵)
 - سفر مرحوم طباطبائی به روسیه، کشورهای عربی، ترکیه و دیدار با سیاست‌مردان؛ (یادداشت ۱۱۰، ص ۱۰۲).
 - تلگراف سید محمد طباطبائی به

برتری اندیشه مرحوم طباطبایی در مقایسه با دیگر علما حکایت کند به گونه‌ای که ایشان را تنها روحانی بزرگی می‌داند که با اندیشه‌های نو، آشنا و فلسفه سیاسی او عمیق است. از سوی دیگر، مواردی نیز از او نقل می‌کند که مرحوم طباطبائی را با سیدجمال اسدآبادی، شیخ‌هادی نجم‌آبادی (کسی که حائری او را نیز از روشنفکران برجسته و متفاوت از علمای سنتی می‌داند) و نیز با انجمن مخفی ایران شدیداً مرتبط می‌داند، ولی این‌ها نیز نمی‌توانند، عدم اصالت اندیشه‌های آیت‌الله طباطبائی و اسلامی نبودن و اقتباسی بودن اندیشه او را اثبات کند:

- خروج تقی‌زاده به سفارش آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله مازندرانی، هنگام متهم شدنش به قتل آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی؛ (یادداشت ۳۱، ص ۱۵۹)

- اسدآبادی مخفی‌کاری را به مرحوم طباطبایی سفارش کرده بود.
 (یادداشت ۱۲۵، ص ۱۰۵) حائری بیش از آن‌که برای این مطلب سند آورد، به یادآوری و تلقین آن و بزرگ‌نمایی نقش اسدآبادی و تأثیر فوق‌العاده بر مرحوم

اقتضای طبیعت بشری در مخالفت با مزاحمان ریاست، این سخن را نمی‌پسندد که ایشان مبارزه پنهانی با آنها داشته‌اند؛ اما اگر هم مشربی آیت‌الله حائری را با آیت‌الله سیدکاظم یزدی نادیده انگاریم، نمی‌توان تصور کرد که بیان‌های امثال خالصی‌زاده در دیدگاه نویسنده بی‌تأثیر بوده است، چرا که به هر حال سخن فرد ثقه‌ای مانند علامه تهرانی را در حُسن برخورد با علمای مهاجر کنار گذاشته است؛ هم‌چنان‌که سخنان نزدیکان و شاگردان آیت‌الله حائری نیز این امر را تأیید نمی‌کند.

جای پرسش است که چگونه حائری در مقام تحقیق، فرزند و برادر علامه نائینی را یافته و از ایشان نقل قول می‌کند، اما از برادر بزرگ خود یا دو فرزند آیت‌الله حائری یزدی (یعنی آیت‌الله شیخ مرتضی حائری و دکتر مهدی حائری یزدی) که دایمی‌های او هستند و طبیعتاً با آنها بی‌ارتباط نبوده است، در مورد سیاست‌ورزی یا سیاست‌گریزی پدر بزرگ خود سخنی نقل نمی‌کند. مگر دکتر مهدی حائری یزدی به‌هنگام نوشتن «تشیع و مشروطیت» که پایان‌نامه دکترای وی در

امپراطوری ژاپن درباره مسلمانان؛ (یادداشت ۳۲، ص ۱۹)

- تأسف مرحوم طباطبائی از نبودن سفیر ایران در ژاپن. (یادداشت ۳۳، ص ۱۹)

۶. استناد به «لمحات اجتماعی فی تاریخ العراق الحدیث»، اثر علی الوردی: حائری، در بسیاری از موارد مربوط به جریان‌های استعمار انگلیس در عراق به این نویسنده عرب ارجاع می‌دهد، مواردی که مؤید برخی تحلیلهای او می‌باشند؛ در صورتی‌که با توجه به مطالب پیشین و نکته‌های زیر، اتکا به آنها چندان استوار نیست:

● وصف ضعیف از آیت‌الله حائری: از قول خالصی‌زاده، نقش آیت‌الله حائری را کارشکنی پنهانی درباره اقدام‌های علمای مهاجر به قم ذکر می‌کند. (یادداشت ۱۳۵، ص ۱۸۱)

نقده: شایان توجه است که نظر عبدالهادی حائری بر همدردی آیت‌الله حائری با علمای مهاجر می‌باشد، نه آن‌که باور داشته باشد، ایشان اقدام‌های مورد انتظارشان را انجام می‌داد. هم‌چنین به‌رغم

سید حسن طباطبائی) به عدم مداخله در سیاست و حتی کمک به سلطنت هاشمی عراق. (یادداشت ۱۳۹، ص ۱۸۳)

نقد: بطلان این گونه تمهدهای ذلیلانه برای کسانی که سال‌های با عزت در برابر ستم و استعمار ایستاده‌اند از روز روشن تر است و نقل‌ها و نقدهای پیشین ما گوشه‌ای از پرده‌های شبهه و تهمت را از برابر روشنایی‌ها برگرفت؛ بنابراین حتی اگر بپذیریم که ایشان بنا بر مصلحت به کوتاه آمدن مجبور شده باشند، هرگز رویکردی ذلیلانه - آن‌گونه که حائری نقل می‌کند - در پیش نمی‌گیرند. دست‌کم نمی‌توان به راحتی این تحلیل را پذیرفت و احتمالاً از تحلیل ذهنی و برداشت شخصی علی‌الوردی ناشی شده است، همان‌گونه که حائری نیز مستند او را نقل نمی‌کند.

- تلاش شیخ جواد جواهری، مهدی خراسانی و سید باقر سرکشیک برای جدا کردن علما از خالصی و تأکید شیخ جواد جواهری در نامه خود به مرحوم نائینی بر لزوم بهره‌جویی از فرصت‌ها که در غیر این صورت، موقوفیت خود را از دست می‌دهید. (یادداشت ۱۴۰، ص ۱۸۳)

کانادا است - بنا به گزارش خود او در کتاب خاطراتش - در آن‌جا نبود و با او آمد و شد نداشت؟ مگر نمی‌توانست با آن‌ها نامه‌نگاری کند؟ آیا جز این است که - بنا به نقل او در کتاب خاطراتش - ایشان، او را قبول نداشته‌اند و حتی ناخرسندی‌های دیرینه خود را در آن‌جا به تفصیل یادآور می‌شود؟ مگر نقل نمی‌کند که دکتر مهدی حائری در کانادا بر ضد ایشان سخنانی گفته بود؟

- اشاره به فرستادن میرزا مهدی خراسانی و شیخ جواد جواهری از سوی علمای مهاجر به نزد ملک فیصل برای آماده کردن وسایل بازگشت آنها، و ارسال نامه‌هایی از ملک فیصل برای علما و پیام شفاهی برای سردار سپه. (یادداشت ۱۳۷، ص ۱۸۲)

نقد: روشن است که مبادله پیک - بر خلاف تحلیل نویسنده - نمی‌تواند کمکی برای وجود ارتباط گرم یا حمایت علمای مهاجر و از جمله مرحوم نائینی از دولت‌های دژخیم باشد.

- تعهد علما (مرحوم نائینی، مرحوم اصفهانی، سید عبدالحسین طباطبائی،

ناظم‌الدین زاده، نوشته ناظم‌زاده شاگرد آخوند خراسانی، دیگر مستند نویسنده است؛ اما آشکار است که با تعلق ایشان به جناح خاص و بسی‌مهری به هواداران مرحوم سیدکاظم یزدی و کسی مانند آیت‌الله حائری به‌طور طبیعی و منطقی نمی‌توان مطالبی را که درباره آیت‌الله سیدکاظم یزدی و آیت‌الله حائری طرح نموده است، قبول کرد:

- اعلام حرکت آیت‌الله سیدکاظم یزدی به کاظمین، و منصرف کردن ایشان به‌وسیله ابوالقاسم شیروانی، دیپلمات روس در نجف. (یادداشت ۴۲، ص ۱۶۱)

نقد: آیا کسی مانند مرحوم یزدی، ممکن است با گفته‌های دیپلمات روس دست از مبارزه بردارد؛ کسی که بیانی‌ها و تلگراف‌هایش درباره زیاده‌خواهی‌های استعمار از یادها فراموش نمی‌شود؟ حتی اگر ایشان در پی دیدار با چنین کسی، از تصمیم خود بازگردد، با توجه به شخصیت والای ایشان، نمی‌توان لحن منفی حائری را بی‌اشکال دانست.

- حائری در تایید سیاست‌گریزی پدر بزرگ خود آیت‌الله حائری، عدم ذکر نام

فرصت برای حفظ موقعیتش سخن گفت که زمینه آن را داشته باشد و در ذات او بهره‌جویی از فرصت‌ها باشد، ولی کسی مانند مرحوم نائینی در پی جاه و مقام نبود، از این رو اتکا بر چنین نقلی چندان به‌جا نیست. افزون بر آن به‌راحتی نمی‌توان تلاش آن چند نفر را ثابت دانست و با صرف تحلیل‌های ذهنی نمی‌توان با شخصیت افراد بازی کرد.

- حائری گفته لورن - وزیر مختار انگلیس در تهران - را که وجود املاک علمای مهاجر در عراق، علت عدم تمایل آنها برای باقی‌نماندن در قم و ایران بود، از همین کتاب نقل می‌کند؛ (یادداشت ۱۳۶، ص ۱۸۲).

نقد: روشن است که نمی‌توان با استناد به گفته وزیر مختار انگلیس این مسئله را پذیرفت؛ آن‌هم در مورد آنانی که مردم و کسانی که با آنان حشر و نشر داشته‌اند، اسوه زهد و تقوا می‌دانسته‌اند و نویسنده نیز خود، این امر را قبول دارد، با این وجود به چنین نقل قولی استناد می‌کند.

۷. استناد به «هجوم روس»، اثر

برای ستیز با استبدادگر دیگری در یک سنگر به مبارزه پردازند و خط خود را از او جدا نکنند. آیا امکان ندارد علمای بزرگی که سال‌ها زاهدانه زیسته و در صف مبارزه سینه‌چاک بوده‌اند از مبارزه با چنین استبدادگری غافل بمانند؟ آیا تعریف و تمجیدهای بزرگان دین درباره آقانجفی، پدر و برادر ایشان حاج آقا نورالله کم است؟^۱ آیا چنین حجه‌هایی به این بزرگواران حساب شده نیست؟

- متهم کردن مرحوم شیخ محمدباقر اصفهانی به توافق با ظل‌السلطان در شورش خودانگیخته او (۱۲۹۵/۱۸۷۸) علیه افزایش بهای ارزاق و ایجاد ناراحتی‌های بر ضدّ خود.

نقد: مستند نویسنده، کتاب «رؤیای صادق» است که بنا به گفته ملک‌زاده به پدرش ملک‌المتکلمین متعلق می‌باشد و روشن است که سخن ملک‌المتکلمین - که از سوی علمای اصفهان و در رأس آنها مرحوم آقانجفی از آن‌جا بیرون رانده شده

بزرگ خود آیت‌الله حائری، عدم ذکر نام ایشان به وسیله ناظم‌الدین‌زاده را - در لیست ۲۹ مجتهد از علمای مهاجر به ایران در سال ۱۳۳۰ هـ - به صورت تأیید ذکر می‌کند؛ (یادداشت ۱۲۶، ص ۱۷۹).

نقد: عدم ذکر نام ایشان در فهرست آن کتاب، دلیل بر عدم حضور و دست‌کم قرینه‌ای قوی بر سیاست‌گریزی ایشان نیست.

۸. منابع دیگر

● تخریب شیخ محمد باقر اصفهانی: استناد واحد به خیابانی (ریحانه) در طرح قتل مردم به اتهام بابی‌گری به وسیله شیخ محمد باقر اصفهانی!! (یادداشت ۲، ص ۱۵۳)

نقد: آیا می‌توان پذیرفت مرحوم نائینی که حائری او را استبدادستیز می‌داند و به ایشان نزدیک بود، این امور را ببیند و از آن‌ها هیچ انتقادی نکند. از طرف دیگر علامه نائینی و دیگر علما چگونه حاضر می‌شوند با کسی که لباس روحانیت به تن دارد و در حوزه بزرگ اصفهان میدان‌دار است و بی‌جهت مردم را به قتل می‌رساند،

۱. رک: موسی نجفی، حکم نافذ آقانجفی و اندیشه سیاسی و تاریخ نهفت حاج آقا نورالله اصفهانی.

غرب در ارتباط می‌داند - بر دیگر علما برتری داده و از این راه، اندیشه‌ها و مبارزه‌های آن‌ها را غیر اصیل بداند، حال آن‌که چنین امری به تنهایی نمی‌تواند، جداکننده مرحوم سیدمحمد طباطبائی از دیگر علما و تضعیف شخصیت اصیل آن‌ها باشد. افزون بر آن، نمی‌توان این حقیقت را کنار گذاشت که اندیشه‌های نوگرایانه چندان هم از نظر علما پنهان نبوده است که آن‌ها را همانند نویسنده حاضر ناآگاه بدانیم مگر مخالفت‌های بسیار با اندیشه‌های غربی از آگاهی حوزه نجف و دیگر علمای بلاد سرچشمه نمی‌گرفت؟ اگر کلاهی بر سر مشروطه اسلام خواه رفت، به علت دسیسه‌های پنهان در میدان عمل و این‌که بسیاری از کارها در دست نوگرایان غرب‌زده یا وابسته بود و حمایت از جنبه‌های خاص مشروطه نمی‌تواند به‌خاطر ناآشنایی با بنیان‌های دموکراسی و مشروطه باشد؛ بلکه حاصل گذراندن نوجوانی‌ها از فیلتر

بود^۱ و فرزند وی که ترویج‌کننده اوست، نمی‌تواند پایه تحلیل یک محقق قرار گیرد. بر فرض که این کتاب به سیدجمال واعظ متعلق باشد، در این صورت نیز نمی‌تواند مورد استناد نویسنده قرار گیرد، چرا که سیدجمال با ملک‌المکلمین هم‌خط است و علاوه بر آن، هر دو به پیوند با فراماسونی متهم بوده‌اند. (یادداشت ۳، ص ۱۵۳)

● بزرگنمایی روشنفکرآبه از مرحوم طباطبائی: هدف بلندمدت مرحوم طباطبائی از مسافرت به تهران در ۱۳۱۲ هـ ق، برقراری تدریجی نظام مشروطه و تأسیس مجلس شورای ملی بود (کاظمیه، یادداشت‌ها). (یادداشت ۱۲۶، ص ۱۰۵-۱۰۶) این نکته نزد حائری قرینه‌ای است بر این‌که «طباطبائی تنها مجتهد برجسته شیعه زمان خودش بود که سخنانش، مفاهیم ملیت به معنای نو را در برداشت»

نقده: یادآوری می‌کنیم عبدالهادی حائری با این تعریف در نهایت به دنبال آن است که ایشان را - که شدیداً با انجمن‌های مخفی، سیدجمال اسدآبادی و سرانجام روشن‌فکری رشدیافته در دامن فکری

۱. ناظم‌الاسلام که مورد اعتماد خود حائری است این مطلب را در کتاب خود ذکر می‌کند: ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۴۹۹.

نقد: بی آن‌که احتمال شیوع چنین مسئله‌ای را نفی کنیم، از حائری می‌پرسیم که چگونه ممکن است از سوی تقی‌زاده به طور غیر مستقیم در آیت‌الله خراسانی تأثیر بگذارد و از سوی دیگر، آخوند خراسانی، وی را تکفیر کند. آیا این دو با یکدیگر سازگارند؟

● حیرت صاحب‌نظران از کناره‌گیری آیت‌الله حائری از سیاست (محمود رازی، آثار الحجة). (یادداشت ۱۲۷، ص ۱۸۰) ضعف این مسئله از سخنان دیگر ما ظاهر شد.

● گزارش خالصی‌زاده حاکی از عدم تمایل علمای مهاجر برای ماندن در قم است (به سبب بدبینی به ایران به ویژه مرحوم اصفهانی) و امکان حفظ ریاست خود در عراق (به ویژه آن‌که داعیه ریاست به‌وسیله سید محمد فیروزآبادی در آن‌جا مسئله مهمی برای ایشان بود) و نیز حاکی از آن است که آیت‌الله حائری نیز با آنها در مبارزه پنهانی بود. (یادداشت ۱۳۶، ص ۱۸۲) ارزیابی چنین تحلیل‌هایی از سخنان پیشین روشن شد.

● نامه تشکر آیت‌الله نائینی برای

شریعت و مصلحت‌سنجی‌ها بوده است. به هر حال، گذشته از استدلال‌های مجزایی که برای این امر باید در جای دیگر آورد، چنین استنادهای کم‌مایه‌ای احتمال مقابل را ثابت نمی‌کند که حائری به دنبال آن است. امور دیگر:

● تشویق غیر مستقیم تقی‌زاده برای حرکت آیت‌الله خراسانی به ایران، جهت مبارزه با استبداد و نفوذ روس. (یادداشت ۱۴۸، ص ۱۱۲)

نقد: در جریان‌های سیاسی طبیعی است که هر گروه بخواهد دیگران را نیز در مسیر حرکت خویش ببیند یا آن‌که مستقیم و غیر مستقیم آن‌ها را به آن سوی بخواند، اما با این سخنان نمی‌توان اصالت حرکت مراجع و روحانیان پرتلاش و خستگی‌ناپذیر در عصر مشروطه و بعد از آن را زیر سؤال برد یا غیر اصیل معرفی کرد.

● شیوع تکفیر تقی‌زاده توسط آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله مازندرانی؛ ولی آیت‌الله مازندرانی در نامه‌ای می‌گوید که تکفیر نکرده بود (اعتماد به اسماعیل رائین، حقوق بگیران انگلیس در ایران؛ جبل‌المتین). (یادداشت ۳۱، ص ۱۵۹)

که در فاصله بازگشت علما به نجف، پدیده مهمی - که تعبیر «قیام‌کنندگان بر حوزه محمدی» بر آنها صادق باشد - رخ نداده است که عالمانی چون نائینی و اصفهانی را بر صدور اعلامیه برانگیزاند.^۱ آیا برای تأسیس نظام پهلوی، دروغ‌پردازی امری غیر عادی است؟

ثالثاً، اگر مرحوم نائینی با رضاخان پیوند دوستی یا همکاری داشت، آیا مناسب‌تر نبود در جریان تخریب بقیع به وسیله وهابی‌ها خود به رضاخان تلگراف کند؟ چه نیازی بود که به اتفاق مرحوم اصفهانی و دیگر علما، به امام جمعه تهران و مرحوم سید محمد طباطبایی برای بازداشتن حکومت ایران تلگرافی بفرستند؟^۲

رابعاً، اگر مرحوم نائینی پشتیبان رضاخان بود، نمی‌بایست (بنا به نقل آیت‌الله سلطانی طباطبائی)، آیت‌الله بروجردی را هنگام ورود به ایران به جرم توطئه مشترک ایشان، مرحوم نائینی و مرحوم اصفهانی دستگیر می‌کردند.^۳

سردار سپه به همراه تمثال مقدس و انجام مراسم استقبال از تمثال مقدس در باغ شاه (استناد به مکی، تاریخ بیست ساله) (یادداشت ۱۶۶-۱۶۷، ص ۱۹۲) و (مستوفی، زندگانی من)، (یادداشت ۱۶۹، ص ۱۹۲)، نقد این مسئله در قیل گذشت.

● اعلامیه منسوب به آیت‌الله نائینی و آیت‌الله اصفهانی که یک سال بعد در تکفیر مخالفان سردار سپه منتشر شد (استناد به حیل‌المتین). (یادداشت ۱۷۴، ص ۱۹۳) نقد: اولاً، رفتار رضاخان در دوران پیش از سلطنت و اوایل آن برخلاف دین‌ستیزی‌های دوره‌های بعدی اوست بنابراین، حمایت احتمالی علما از او (نه به صورت مطلق) دور از ذهن نیست، به خصوص به معنای دوستی و حمایت دائم که حائری ترسیم می‌کند.

ثانیاً، نویسنده خودش در نسبت این اعلامیه به آنها به طور جدی تردید دارد، ولی به هر حال، ایشان را از پشتیبانان سردار سپه می‌داند.

همان‌گونه که این اعلامیه از جهت مضمون و نقل نادرست آیه مشکل دارد، برخی محققان، آن را ساخته و پرداخته دستگاه تبلیغی رضاخان دانسته و گفته‌اند

۱. اسماعیل اسماعیلی، نائینی در برابر استبداد، مجله حوزه، ویژه‌نامه مرحوم نائینی، ش ۷۶ و ۷۷، ص ۲۶۴.
 ۲. حسین مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۴، ص ۸۸.
 ۳. مجله حوزه، ش ۴۲ و ۴۴، ص ۳۳ و ۱۱۵.

● اکتفا بر بیان آدمیت در این که
آخوندزاده تنها سخنگویی بود که از
سکولاریسم به طور شفاف سخن
می‌گفت، هم‌چنان‌که تعدد زوجه‌ها را از
مصادیق نابرابری می‌داند؛ (یادداشت‌های
۱۰۱-۱۰۲، ص ۳۱۶)

● بسنده کردن به مآخذی مانند اسناد
و مدارک، ص ۶۵-۹۳، رشیدرضا،
تاریخ‌الاستاذ الامام السید محمدعبده در
اشاره به نامه‌های اسدآبادی به میرزای
شیرازی؛ (یادداشت ۱۰، ص ۱۵۵)

● اقتباس بیشتر مطالب کواکبی از
آلفییری: (یادداشت ۳۷، ص ۲۲۴) و
(یادداشت ۳۸، ص ۲۲۴)

د. اکتفا بر ارجاع به منابع خارجی در
امور تخصصی دینی

حائری در موارد متعددی، بدون آن‌که منبع
تخصصی و اصیلی را مستند خود قرار
دهد، تنها به منابع خارجی و غیر اصیل
ارجاع می‌دهد؛ هرچند یادآوری آن منابع
برای خوانندگان اصل پایان‌نامه ایشان تا
اندازه‌ای می‌تواند مفید باشد، اکتفا به آن‌ها
از اتقان کار او می‌کاهد.

● جلب حمایت علما و نائینی (در
دیدار خود به مناسبت غائله شیخ‌خزعل در
رجب ۱۳۴۴ علیه احمدشاه از
سوی سردار سپه، اطلاع دادن به آنها
نسبت به رسیدنش به شاهنشاهی ایران و
تعهد به برقراری شورای پنج نفره مجتهدان
بنا بر اصل ۲ متمم قانون اساسی.
(یادداشت ۱۷۵، ص ۱۹۳)

نقد: بر فرض درست بودن این دیدار،
صرف ملاقات یک مقام عالی‌رتبه با
مراجع، نمی‌تواند دلیلی بر تأیید یا دوستی
ایشان با او باشد.

- سکونت سید عبدالله بهبهانی و رها
کردن مخالفت فراوان در جریان رای‌گیری
برای تساوی حقوق ادیان با تهدید به قتل
سلطان محمود میرزا. (یادداشت ۱۰۵،
ص ۳۱۸)

نقد: آیا به همین راحتی می‌توان
پذیرفت عالم شجاعی مانند مرحوم
بهبهانی که عمر خود را مبارزه با استبداد و
بی‌دینی نهاده است، با تهدید به مرگ از
دفاع ارزشی خود دست بردارد؟!۹

● اصلاحات اولیه، باعث ندادن
مالیات شد؛ (یادداشت ۲، ص ۲۱۲)

● بسنده کردن به نوشته‌های هنری کربن در مخالفت علمای رسمی با ملاصدرا و تکفیر وی به دلیل صوفی‌گری و نگرش فلسفی به دین؛ (یادداشت‌های ۴۲، ۴۳، ۴۴ و ۵۰، ص ۸۸)

● ادوارد براون، ویلسن، محمد اقبال و گیب، شیخیه را تحت تأثیر ملاصدرا دانسته‌اند، (یادداشت‌های ۴۵، ۴۶، ۴۷ و ۴۸، ص ۸۸) البته نویسنده، مخالفت آشتیانی و کربن را با سخن فوق نقل می‌کند و متذکر می‌شود که از نظر منطقی و تاریخی سخن درستی به نظر می‌رسد (یادداشت‌های ۸۸ و ۵۰، ص ۴۹).

● درباره آل‌بویه و شیعی‌گری در دوره‌های سلجوقیان و مغولان (یادداشت ۱۷، ص ۱۳۸)،

● درباره جنگ بدر و حنین (یادداشت ۱۷۳، ص ۱۹۳)،

● در مورد تهجد (یادداشت ۱۸۴، ص ۱۹۳)،

● پیرامون سلفی‌گری و وهابیت (یادداشت ۲۲، ص ۲۷۱)،

● درباره اهل‌حسب و عقد (یادداشت ۱۰۰، ص ۲۶۹)، فقط منابع

● بسنده کردن به نوشته‌های مونت گومری وات در این که ائمه دوازده‌گانه در دوران خود از طرف همه جامعه شیعه شناسایی نمی‌شدند؛ (یادداشت ۷، ص ۷۸-۷۷).

● بسنده کردن به نوشته‌های نیازی برکس درباره محدود دانستن قلمرو امر به معروف و نهی از منکر در امور دینی؛ چنان‌که دین به گونه‌ای سکولار و عرفی مورد نظر ایشان است؛ (یادداشت ۱۰۳، ص ۳۷)

● شمول قلمرو حسب بر مسئله امر به معروف و نهی از منکر؛ (یادداشت ۱۰۷، ص ۳۹).

● نویسنده در مورد مفهوم حکم، فتوا و تفاوت بین آنها تنها به نوشته‌های فردی غیر مشهور (شهاب‌الدین القرافی) که گویا از اهل تسنن است، بسنده کرده و از منابع شیعی و دانشوران شهیر، منبعی معرفی نمی‌کند. علاوه بر آن توضیحی ناپخته از آنها ارائه می‌دهد؛ (یادداشت ۶۷، ص ۶۷)

● بسنده کردن به نوشته‌های فون‌گروبنام در بررسی جایگاه امامت و جنبه حکومت دنیوی آن که مبتنی بر حکومت خداست؛ (یادداشت ۱، ص ۷۶)

حاصل سختی‌ها و نابسامانی‌های دوران کودکی او می‌باشد و در خاطراتش^۱ به روشنی نمایان است.

زندگی نامه عبدالهادی حائری همراه با این نوشتارش، احتمال نوعی فرافکنی شخصیتی در کارهایش را به ذهن می‌آورد؛ چرا که وی در نخستین دوران زندگی‌اش، خود را نوعی شخصیت مبارز نشان می‌دهد، ولی می‌بینیم که برای گرفتن بورسیه اعزام به خارج به اسدالله علم متوسل می‌شود تا با وساطت او نزد محمدرضا شاه، این نوه آیت‌الله حائری برای تکمیل تحصیلات عالی روانه خارج گردد. وی در زندگی نامه خود از درخواست سازمان سیا برای ورود برخی از اعضای خود به یکی از سازمان‌های علمی که حائری نیز در آن حضور داشت، ابراز ناخشنودی می‌کند؛ حال اگر فرض کنیم - فقط فرض کنیم، نه آن‌که ایشان را متهم کنیم - برخلاف تصریح و ابراز ناخشنودی چنین راهبردهای استعماری، وی نیز از جمله چنین کسانی باشد؛ آیا

۱. عبدالهادی حائری، آنچه گذشت...: نقشی از نیم قرن نکابو.

غربی و خارج از جهان اسلام را معرفی می‌کند..

● درباره خوارج و حکمیت به آثار والیری ارجاع می‌دهد (یادداشت ۴، ص ۲۷۹).

● در مورد مفهوم کافر ذمی (یادداشت ۶۸، ص ۳۰۵)،

● و درباره نظام مالیاتی در کشورهای اسلامی و نظام جزیه گرفتن (یادداشت ۹۶، ص ۳۱۵)، فقط منابع غربی و خارج از جهان اسلام را معرفی می‌کند.

جمع‌بندی

نوشتار حائری، چنین اندیشه‌ای به ذهن خواننده می‌آورد که وی، مانند بسیاری از روشنفکر نمایان دوران پهلوی به مبارزه‌ای جدی با روحانیت دست یازیده است. بالاترین خدمتی که او به اندیشه سکولاریسم می‌توانست انجام دهد، قدسیت‌زدایی از چهره‌های مبارزی است که عمر خود را در مبارزه با ستم صرف نموده‌اند. جا دارد که ریشه چنین شخصیت آخوندگریز یا آخوندستیز در بحثی جداگانه تحلیل شود؛ امری که

نمی‌توانیم منکر خدمت او به دین‌ستیزی و سکولاریسم گردیم، هرچند در برخی سخنانش بتوان مطالب خلاف آن را نیز یافت.

می‌توان انتظار بیشتری برای تخریب علما داشت؟ آیا از کسی مانند او، خدمتی بالاتر از تخریب علمای بزرگ شیعه انتظار می‌رود؟ آیا اندیش‌مندی مانند او می‌تواند خدمتی بالاتر به سکولاریسم بنماید؟ آیا فردی که به کسانی مانند حاج آقا نورالله که از دشمنان سرسخت رضاخان و رژیم‌های استبدادگر بوده‌اند، حمله می‌کند، چه خدمتی بالاتر از این می‌تواند به رضاشاه و دستگاه استبداد بکند؟

در آخر متذکر می‌شویم که تجلی روحیات و شخصیت روشن‌فکری و آخوندزده‌ایشان در این کتاب - که خط‌دهنده‌ی ایشان در نگارش وی بوده است - را بر آن داشت تا عنوان مقاله خود را «ذهنیات حاکم بر کتاب تشیع و مشروطیت و نقش ایرانیان مقیم عراق» قرار دهیم؛ چنان‌که می‌توان احتمال داد وی دوگانگی شخصیتی خود را در شخصیت علامه نائینی جمع کرده و دوره سوم زندگی ایشان را دوره همکاری و دوستی با دولت‌های دژخیم ایران و عراق دانسته است. به هر حال، چه چنین ریشه روانی - شخصیتی را بپذیریم یا نپذیریم،

کتاب‌نامه

۱. ابوالحسنی (منذر)، علی؛ آخرین آواز تو؛ تهران؛ ج ۱، نشر عبرت، ۱۳۸۰.
۲. حائری، عبدالهادی؛ آنچه گذشت... نقشی از نیم قرن نکاپو؛ تهران: معین، ۱۳۷۲.
۳. جبل‌المتین، (نقل از حکم نافذ آقاجقی؛ اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی).
۴. دولت‌آبادی، یحیی؛ تاریخ معاصر ما، حیات یحیی؛ جاویدان، ج ۴، بی‌تا، بی‌جا.
۵. گلسترخی، رضا؛ خاطرات درباره فدائیان...؛ نشریه یاد، سال دوم، ش ۶، بهار ۱۳۶۶. (نقل از نیمه پنهان، ج ۴).
۶. خوش‌نیت، سید حسین؛ نواب صفوی، اندیشه، مبارزات و شهادت او؛ بی‌تا، بی‌تا (نقل از نیمه پنهان، ج ۴).
۷. مصاحبه با حسین شاه‌حسینی راجع به آیت‌الله حسین لنگرانی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران؛ سال پنجم، ش ۱۷، بهار ۱۳۸۰.
۸. دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان؛ نیمه پنهان، سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست؛ ج ۴، سازمان انتشارات کیهان، ج ۱، ۱۳۷۹.
۹. کرمانی، ناظم‌الاسلام؛ تاریخ بیداری ایرانیان؛ ج ۱، نشر پیکان، چ ۵، ۱۳۷۶.
۱۰. ویژه‌نامه علامه نائینی؛ مجله حوزه؛ ش ۷۶-۷۷.
۱۱. حکیمی، محمدرضا؛ یادنامه علامه امینی، الفبا، دوره اول، جلد اول، تهران، ۱۳۵۲.
۱۲. مستوفی، عبدالله؛ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه؛ ج ۳، تهران: زوار.
۱۳. مکی، حسین؛ تاریخ بیست‌ساله؛ تهران: امیرکبیر، ج ۲ و ۳، بی‌تا.
۱۴. نامدار، مظفر؛ اسوه فقاقت و سیاست، مجموعه تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلام؛ ج ۵، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، به کوشش دکتر موسی نجفی.
۱۵. نامدار، مظفر؛ رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صد ساله اخیر؛ ج اول؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.

۱۶. نجفی، موسی؛ اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
۱۷. نجفی، موسی؛ جعفریان، رسول؛ سده تحریم تنباکو؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۱۸. نجفی، موسی؛ اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی؛ چ ۲، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.
۱۹. نجفی، موسی؛ حکم نافذ آقا نجفی؛ چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱.
۲۰. نشریه عماد؛ ماجرای اعدام انقلابی احمد کسروی؛ سال یک، شماره دوم، زمستان ۱۳۶۷. (نقل از نیمه پنهان، ج ۴).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی